



خیلی خوشوقت هستیم که در خدمت شما سروران گرامی هستیم. با بحثی که در باب فرهنگ و اقتصاد و تناسب و ترابط این دو با همدیگر خواهیم داشت.

غلط بودن تقسیم بندی رایج!

مسأله فرهنگ جزو مقولاتی نیست که با سایر ساحت‌های انسان و عرصه‌های انسانی رابطه عرضی داشته باشد. ما نمی‌توانیم ساحت‌های انسانی را چه در حوزه‌های فردی و چه حوزه‌های اجتماعی به عرصه اقتصادی، سیاسی، خانوادگی، فرهنگی تقسیم کنیم. شاید در مقوله و زبان عامیانه همچنین تقسیم‌بندی‌ای مورد بحث قرار بگیرد ولی این تقسیم‌بندی به لحاظ تخصصی و فنی غلط است. به این مفهوم که وقتی ما صحبت از عرصه و ساحت اقتصاد می‌کنیم، قاعدتاً پیش‌زمینه‌های مسأله اقتصاد در «فرهنگ اقتصادی»، در یک برش طولی، شکل گرفته است و معنا دارد. پیش‌زمینه‌های عرصه و ساحت سیاست در چیزی به اسم مقوله «فرهنگ سیاسی» شکل می‌گیرد. برای همین اگر تأکیدی بر عرصه اقتصاد داشته باشیم و بخواهیم به عرصه اقتصاد توجهی کنیم، این مسأله از حوزه فرهنگ جدا نیست.

فرهنگ، مقدمه ورود به سایر عرصه‌ها

ما همین بحث را در تربیت جوان مسلمان هم داریم. مثلاً آیا جوان مسلمان می‌تواند بگوید که من دوست ندارم تخصص پزشکی داشته باشم؟! بله، می‌تواند تخصص پزشکی نداشته باشد و به جای آن در مهندسی تخصص داشته باشد. اما نمی‌تواند بگوید، من می‌خواهم از سواد اولیه و دانش اولیه در حوزه کمک‌های اولیه و بهداشت عمومی فارغ باشم. نمی‌تواند بگوید من از معارف اسلامی اولیه‌ای که لازمه زندگی روزمره یک جوان مسلمان و یک دانشجوی مسلمان است، فارغ هستم و نیازی ندارم.

برای همین، وقتی که ما وارد عرصه‌هایی چون دین و فرهنگ می‌شویم، باید اساساً یک نوع نگاه طولی را در ساحت‌های انسانی دنبال کنیم، نه یک نگاه عرضی. هر چند مقوله‌های تخصصی هر کدام از این‌ها می‌توانند با همدیگر روابط عرضی هم داشته باشند. مثلاً اقتصاد با سیاست، اقتصاد با فرهنگ، می‌توانند به انحای مختلف تناسب‌های مختلف را برقرار کنند. من در ادامه عرایضم به آن خواهیم پرداخت.



پیوندهای سه گانه فرهنگ و اقتصاد

۱. اقتصاد فرهنگ

ما می‌توانیم بین اقتصاد و فرهنگ به طور منطقی سه تقسیم‌بندی داشته باشیم. سه نوع پیوند می‌توانیم داشته باشیم. اولی پیوند مضاف است. در پیوند مضاف ما از مقوله‌ای به اسم «اقتصاد فرهنگ» صحبت می‌کنیم که دایره وسیعی از ادبیات علمی را به عنوان یکی از گرایش‌های تخصصی رشته اقتصاد به خودش اختصاص می‌دهد و یکی از نیازهای امروزه مقوله‌های تخصصی و کارشناسی و سیاست‌گذاری امروز کشور ما هم هست.

ما در مباحثی چون سینما، کتاب، تئاتر، انواع رسانه‌های دیداری و گفتاری و شنیداری و مکتوب، نیازمند توجه به مقوله‌های اقتصاد آن رسانه هستیم. اقتصاد آن فرهنگ، اقتصاد آن هنر. مباحثی چون تصمیم‌گیری در مسائل مالی، بودجه‌ریزی آن، قیمت‌گذاری، بازار، عرضه و تقاضا، این‌ها مقولاتی هستند که خودشان را در چیزی به اسم اقتصاد فرهنگ نشان می‌دهند. علمای «اقتصاد فرهنگ» از این صحبت می‌کنند که خیلی وقت‌ها دنبال کردن یک فرهنگ خاص، نیازمند توجه به زمینه‌های اقتصادی آن فرهنگ و حوزه اقتصاد فرهنگ می‌باشد. در این زمینه مثلاً سیاست‌های مالیاتی می‌تواند در مدیریت فرهنگی، به عنوان یک ابزار فرهنگی مورد توجه باشد.

۲. اقتصاد فرهنگی

حوزه دوم حوزه‌ای است که از آن به عنوان «اقتصاد فرهنگی» یاد می‌کنیم که یک جور حوزه موصوف است و بین اقتصاد و فرهنگ رابطه صفت و موصوف برقرار می‌شود. «اقتصاد فرهنگی» اقتصادی است که پیشران‌های اصلی توسعه و پیشرفت آن، در حوزه فرهنگ شکل می‌گیرد. چه توجه به مقوله‌های فرهنگی به عنوان یک صنایع فرهنگی که در پی آن است از بخش‌های فرهنگی سعی کند، پیشرفت، اشتغال، رشد، بهره‌وری و خلق ارزش افزوده را برای کشورش به ارمغان بیاورد و چه به این مفهوم از «اقتصادی فرهنگی» برسیم که پایه‌های اخلاقی و فرهنگی و ارزش‌های آن جامعه را بخواهیم در کلیت ساختار اقتصادی یک جامعه حاکم کرده باشیم، ما از این هم تعبیر به «اقتصاد فرهنگی» می‌کنیم.

دقیقاً در ادبیات علمی امروز دنیا، این تقسیماتی که من می‌کنم جایگاه علمی دارند. مثلاً



اولی به «Economics of Culture» نامیده می‌شود و دومی به «Economics Cultural» که این هم می‌تواند مقوله مفصلی به خودش اختصاص بدهد و حتی توصیه های مقام معظم رهبری در عرصه اقتصاد مقاومتی با مقوله‌هایی چون اقتصاد دانش‌بنیان، در مواردی با حوزه «اقتصاد فرهنگی» مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳. فرهنگ اقتصادی

مقوله سومی هم از رابطه بین اقتصاد و فرهنگ وجود دارد. آن هم رابطه‌ای صفت و موصوفی است ولی این دفعه اقتصاد صفت و فرهنگ موصوف است. به اسم «فرهنگ اقتصادی». این مقوله هم از مقوله‌های راهبردی ما تلقی می‌شود و باید به آن توجه خاصی کرد. مخصوصاً در ادبیات انقلاب اسلامی - در اقتصادی که می‌خواهد متناسب با انقلاب اسلامی شکل بگیرد- و همین طور حسب نیازهایی که نظام دارد -هجمه‌هایی که از سوی دشمن در عرصه اقتصاد به انقلاب اسلامی می‌شود- باید مورد توجه جدی ما باشد.

ما در مقوله فرهنگ اقتصادی از این صحبت می‌کنیم که چه کار کنیم که شناخت‌ها و گرایش‌ها و رفتارهای جوان مسلمان، کودک و بزرگسال و آحاد مردم ما آن گونه که می‌خواهیم و مطلوب ارزش‌ها و نظام معیار ما است، در اسلام شکل بگیرد. مثلاً چه کار کنیم که خمس داده بشود. چه کار کنیم که خدا را رازق بدانیم و رازقیت خدا را در تک‌تک صحنه‌های زندگی خودمان وارد کنیم. چه کار کنیم که مقوله‌ای مثل اسراف و تبذیر از زندگی ما رخت بریندد. مقوله‌هایی مثل کمک به هم- - - - نوع، کمک به ایتم و تمام آن مواردی که ما در قالب عقاید اقتصادی اسلامی، اخلاقیات اقتصادی اسلامی و احکام اقتصادی اسلامی می‌شناسیم را بتوانیم در زندگی روزمره خودمان، در شاکله‌های ذهنی خودمان و در نظام گرایشی باطنی خودمان و در رفتارهای روزمره از خودمان نشان بدهیم. این هم یک مقوله بسیار جدی است که وارد هر کدام از این‌ها بشویم، مخصوصاً دو مورد آخری یعنی «اقتصاد فرهنگی» و «فرهنگ اقتصادی»، در پروژه‌های اخیر انقلاب اسلامی، در گفت‌وگوهای چند سال اخیر که مقام معظم رهبری در شعارهای سال به آن تأکید کرده‌اند و همین طور در معماری نوینی که در این یک دهه اخیر ما از معظم له می‌بینیم، می‌توانیم نسبت به آن به طور مستافا توضیح بدهیم و سؤالاتی کنیم.



نتایج و تبعات جدا کردن فرهنگ و اقتصاد

جریان جدا کردن ساحت‌های مختلف انسان از هم و همین‌طور علوم مختلف از هم، تخصصی شدن آن‌ها، توجه نکردن به ترابط و روابط بین علوم و بین ساحت‌ها انسانی، یکی از جریاناتی بود که متأسفانه در مدرنیته شکل گرفت و به بسیاری از کشورهای دیگر مثل کشور ما هم تسری پیدا کرد. در حالی که امروزه خود غربی‌ها هم متوجه به این شده‌اند که مرکزکشی و دیوارکشی‌های این‌گونه، در ساحت‌های انسانی اساساً نشدنی است و به همین دلیل است که امروز مطالعات بین‌رشته‌ای، میان‌رشته‌ای، فرارشته‌ای و این قبیل مطالعات تلفیقی در دانشگاه‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد.

اگر ما حوزه فرهنگ را از اقتصاد جدا ببینیم، قاعدتاً تصمیم‌گیری‌های فردی ما در زندگی روزمره و تصمیم‌گیری‌های کلان اجتماعی ما وقتی که می‌خواهیم جامعه‌سازی کنیم، مطمئناً دچار نوعی مشکل و به هم ریختگی خواهد بود. نمی‌شود به مقوله اقتصاد توجه کرد ولی پیش‌زمینه‌های فرهنگی آن را فراموش کرد. پیش‌زمینه‌های ذهنی و درونی و باطنی انسان را نسبت به اقتصاد فراموش کرد. نمی‌شود نسبت به فرهنگ اندیشید و انواع انگیزه‌ها و محرک‌های مثبت و منفی که در بحث اقتصاد شکل می‌گیرد و بر رفتارهای و نگرش‌های فرهنگی ما تأثیر می‌گذارد را نادیده گرفت.

هیچ‌کدام از مقوله‌هایی چون مد و حجاب به دور از اقتصاد نیستند و همین‌طور مقوله‌های اقتصادی مثل پس‌انداز، فرهنگ، رشد، بهره‌وری و کارآفرینی فارغ از پایه‌های فرهنگی خودشان نیستند. جدا کردن این‌ها یعنی شناختن هر کدام از این دو حوزه. این مقوله‌ای است که تقریباً همه نخبگان امروز دنیا و حتی نخبگان بزرگ قدیمی دنیا هم به آن اذعان داشتند. شاید اسم «جان استوارت میل» را شنیده باشید. یکی از اقتصاددانان بزرگ است. می‌گوید، اقتصاددانی که جز اقتصاد را نداند، اقتصاد را هم نمی‌داند. یعنی اگر من در مقوله اقتصاد به زمینه‌های فرهنگی آن، سیاسی و اجتماعی و روان‌شناختی آن توجه نکنم و رویکرد چند رشته‌ای و چند بعدی نداشته باشم، نمی‌توانم آن مقوله را بشناسم.



در ادبیات اسلامی که ما دیگر در معرفت‌شناسی اسلامی و مخصوصاً در علوم انسانی اسلامی، به این مسأله بسیار تأکید می‌کنیم که باید مواظب باشیم که ساحت‌های مختلف انسان را پاره پاره و جدا از هم نبینیم و الا در هر عرصه‌ای مثل خانواده بخواهیم وارد شویم، اگر حوزه اقتصاد را از فرهنگ جدا ببینیم، قطعاً ما شناخت درستی از هویت جمعی انسانی که در قالب خانواده شکل می‌گیرد، نخواهیم داشت، و این آسیب‌ها و هزینه‌های زیادی را روی دست ما قرار خواهد داد.

شاید بخشی از آسیب‌هایی که در سه دهه اخیر در انقلاب اسلامی هم در عرصه اقتصاد و هم در عرصه فرهنگ داشته‌ایم، ناشی از عدم توجه به ترابط این‌ها بوده است که باید خیلی مورد توجه جدی باشد. من در این زمینه مثال‌های متعددی دارم که به آن‌ها خواهم پرداخت.

مرغ همسایه غاز است!

یکی از عرصه‌های حوزه فرهنگ، نگرش‌ها و باورهایی است که ما نسبت به خودمان داریم. مثلاً وقتی صحبت از این می‌شود که ما با انقلاب اسلامی احیا شدیم و حضرت امام به ما یاد داد، تأکید کرد و تذکر داد که «ما می‌توانیم» و این منشأ خیلی از اثرها در انقلاب اسلامی شد. کم‌اینکه در دفاع مقدس، بعد از چند سده ما یک وجب از خاکمان را هم ندادیم. در عرصه علمی، جهاد علمی خوبی کردیم. کم‌کم در خیلی از عرصه‌ها جزو چند کشور اول شناخته می‌شویم و شده‌ایم؛ در عرصه اقتصاد هم همین طور.

در همین سه دهه اقتصاد بسیار مقاومی را داشته‌ایم. جنگ کردیم و سازندگی داشتیم. علیرغم همه حمله‌های دشمن از بیرون، به شکل تخریب اقتصاد، به شکل حمله‌های اقتصادی، اقتصاد مقاومی داشته‌ایم اما بعضی وقت‌ها هم بی‌توجهی به مقوله فرهنگ باعث شده که ما ضربه‌هایی بخوریم. در همین مقوله که آیا ما اقتصاد محکمی داشتیم یا نداشتیم، این مثالی که عرض می‌کنم، دقیقاً فقدان حضور یک عنصر فرهنگی در عرصه اقتصاد است.

از نظر بنده که رشته‌ام اقتصاد است، اقتصاد ایران در تمام این سه دهه اقتصادی مقاوم بوده است و ما باید آن را مقاوم‌تر کنیم. به طور مثال چی؟ به طور مثال این که در عرصه ارز که مردم ما آن را به عنوان یکی از مشکلات و ضعف‌های اقتصاد ایران می‌شناسند، ما بعد از انقلاب و شاید از سال ۵۲ به این طرف، نزدیک چهل سال گذشته، ارز هفت تومانی - که شاه

به اشتباه روی هفت تومان تنظیم کرده بوده- تا الآن که ارز در حدود سه هزار و پانصد تومان است، چیزی در حدود پانصد برابر تضعیف پول ملی را شاهد هستیم؛ هفت تومان، سه هزار و پانصد تومان شده است. اما در کشورهایی مشابه کشور ما و بعضاً نسبت به فضای بین المللی از ما راحت‌تر، مثل ترکیه که نه جنگ داشته، نه تخریب پهلوی را داشته، نه جنگ و دشمنی با استکبار را داشته، همیشه هم در دامان استکبار غلتیده و از کمک‌های او بهره‌مند شده، در یک دوره پنج ساله -از سال ۷۱ شمسی تا سال ۷۶ شمسی- که من آن موقع یک تحقیقی را مطالعه می‌کردم، فقط در یک همچنین بازه پنج ساله‌ای، پول ملی اش قریب به چیزی نزدیک به هزار و پانصد برابر تضعیف می‌شود. این یعنی اقتصاد ایران علیرغم همه هجمه‌ها در یک دوره چهل ساله، یک سوم تغییری که ترکیه در دوره پنج ساله داشته را از خودش نشان می‌دهد. ما در یک دوره هشت ساله یک سومش را داریم. یعنی در زمینه ارز، بیست و چهار برابر از ترکیه قوی‌تر هستیم.

حالا شما ببینید که باور یک ایرانی نسبت به مدیریت عرصه اقتصادش چگونه است. نسبت به وضعیت اقتصادش چگونه است. اگر بگوییم بد است، اگر بگوییم قوت‌های اقتصاد خودش را در این عرصه نمی‌شناسد یعنی قائل شده‌ایم که در عرصه فرهنگ اقتصادی، ابزارها و تکنولوژی‌های لازم به قدر کفایت کار نکرده‌اند. اقتصاد ایران رسانه لازم خودش را در مقام نیاز نداشته است. همین طور سایر مباحث. مثلاً کارگر ایرانی به طور متوسط حسب آمارهای سازمان بین‌المللی بهره‌وری آسیایی که همین اخیراً منتشر شده، بهره‌وری‌ای تقریباً بالای چهار برابر کارگر متوسط ژاپنی دارد. ما بیش از مالزیایی بهره‌وری داریم. بهره‌وری کارگر ایرانی حدود چهل و هشت درصد و بهره‌وری مالزیایی حدود سی و شش درصد است. ولی اگر شما یک میکروفون بگیرید و به مردم بگویید، به نظر شما کارگر ایرانی چه بهره‌وری‌ای دارد، چه خواهند گفت؟ رسانه‌های غیررسمی و فرهنگ عمومی غیررسمی، معمولاً تصویر خیلی سیاه و منفی‌ای را در ذهن ما نهاده است. وقتی که تصویر من از کارگر ایرانی منفی



باشد، از خود منفی باشد، نتیجه این می‌شود که در یک رفت و بازگشت، رفتارهای لازم هم در مواقع لزوم نمی‌توانم از خود نشان بدهم.

به همین میزان مثلاً ما ببینیم که در سال‌های گذشته، در سه دهه اخیر نسبت به اوایل انقلاب، درآمد سرانه هر ایرانی چیزی حدود ده برابر شده است. اگر از سال ۵۵ نگاه کنیم، از چیزی حدود هزار و سیصد دلار به بالای سیزده هزار دلار رسیده یعنی حدود ده برابر. اگر سال ۵۷ را ملاک قرار بدهم که شروع انقلاب است و بخواهم کارنامه انقلاب را بگویم؛ ما در طول سی سال اخیر چیزی حدود هفت برابر، از هزار و ششصد دلار تا بالای سیزده هزار دلار را در سال گذشته داشته‌ایم.

آیا هر ایرانی به طور متوسط، محسوس و ملموس، این هفت برابر شدن متوسط رفاه عمومی، سبد مصرفی‌اش، را لمس می‌کند؟! به نظر می‌رسد که نه. چرا این گونه است؟ به خاطر این که اقتصاد ما آن باورها و شناخت‌هایی که باید در مدیریت اذهان و حوزه رسانه، در عرصه تک‌تک آحاد مردمش کاشته باشد را نداشته است. اقتصاد ایران رسانه نداشته است. من این‌ها را مثال‌هایی از حوزه رابطه فرهنگ با اقتصاد می‌بینم. فرهنگ باید یک نوع نظام شناختی، نظام گرایشی و نظام رفتاری مناسب را در وجود شخص بکارد. من باید آن گونه که مطلوب است و از آن زاویه و از آن نگاه به اقتصاد خودم و به خودم نگاه کنم ولی اگر این را نداشته باشم، باید بگویم که ما در عرصه مدیریت ذهنی دچار مشکل خواهیم شد و شده‌ایم.

ما در علوم انسانی همیشه صحبت از این می‌کنیم که چه بسا جامعه‌ای بسیار فقیر باشد اما مردم آن حس فقر نداشته باشند. ممکن است جامعه‌ای امن باشد اما مردم آن حس ناامنی کنند. برای همین حوزه واقعیات غیر از حوزه ذهن است. البته این‌ها روی هم تأثیر دارند اما همزمانی که من باید در عرصه واقعی امنیت ایجاد کنم و فقر را کم کنم، باید این کاهش فقر و این امنیت را در عرصه ذهنی هم برای مردم محسوس و ملموس کنم. ما در دنیا کشورهایی را داریم که شاید یک دهم درآمد سرانه آمریکا را دارند، مثل مکزیک. مکزیک تقریباً یک دهم درآمد سرانه آمریکا را دارد ولی خیلی عجیب و جالب است که سطح رضایتمندی مردم آن‌ها، کیفی که از زندگی‌شان می‌برند، هم سطح با آمریکایی‌ها



است و این برای خیلی از آمریکایی‌ها سؤال شده و مقالات زیادی نوشته می‌شود که چرا ما آمریکایی‌ها علیرغم این که ده برابر ثروت بیشتری را به طور سرانه داریم ولی شاهد رضایتمندی کمتری هستیم و چرا مکزیکی‌ها بیش از ما رضایت دارند. این به ساختارهای فرهنگی ما نسبت به مقوله اقتصاد برمی‌گردد.

ارتقای شاخصه‌های اقتصادی ناشی از تصحیح نگرش‌ها و رفتارها

از طرف دیگر تقریباً تمام کشورهایی که در طول این سیصد، چهارصد سال گذشته رشد کرده‌اند، و حتی قبل از آن هم می‌شود در تاریخ رصد کرد، رشد ناشی از رفتارهایی بوده که تک‌تک آحاد مردم آن انجام داده‌اند؛ در رفتار مصرفی آن‌ها، در رفتار سرمایه‌گذاری و پس‌انداز آن‌ها، در وجدان کاری آن‌ها و... به این مفهوم ما باید بگوییم که اساساً سیاست‌گذاری اقتصادی و تدبیر امور اقتصادی مردم چیزی جدا از حوزه فرهنگ آن‌ها نیست. اگر من می‌خواهم که دستمزد کارگر ایرانی افزایش پیدا کند، ابتدا باید فرهنگ کار را ساخته باشم؛ هم در کارآفرین، هم در کارفرما و هم در کارگر. بخشی از این فرهنگ‌سازی قطعاً با بسترهای حقوقی و قانون‌گذاری و مقررات شکل می‌گیرد اما زمینه‌هایی هم دارد که مشخصاً از جنس ابزار فرهنگی است، از جنس کار فرهنگی است، از جنس کار رسانه‌ای است. و الا اگر من شناخت لازم از اقتصاد ایران و از نیازهای اقتصادی ایران رادر وجود بچه، پیر، جوان، زن خانه دار نداشته باشم و اگر گرایش لازم را در وجود او درست نکرده باشم، قطعاً رفتار لازم در او شکل نمی‌گیرد. این یک قاعده‌ای است که قرآن به ما یاد داده است. قرآن می‌فرماید «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء/۸۴) همه بر اساس شاکله‌هایشان رفتار می‌کنند. چه رفتار سیاسی باشد و چه رفتار اقتصادی. کار فرهنگی در عرصه اقتصاد یعنی ساختن آن شاکله‌ها که می‌خواهد به یک مجموعه از رفتارهای مطلوب اقتصادی منجر بشود. حالا اسم آن رفتار بهره‌وری باشد، رشد اقتصادی باشد، ثبات اقتصادی باشد یا هر مقوله دیگری که مورد نظر و توجه همه اقتصادهای دنیا است. یعنی ما در این زمینه تفاوتی با اقتصاد آمریکا یا فرانسه نداریم؛ همه دنبال رشد هستیم و همه دنبال پیشرفت هستیم. و همه از قیل و با استفاده از ساختارهای فرهنگی‌شان و فرهنگ‌سازی اقتصادیشان است که سعی می‌کنند آن مقوله‌ها را تأمین کنند. در مواردی هم که ما با نظام سرمایه‌داری



و نظام مارکسیستی، نظام‌های سوسیالیستی و دموکراسی که در اروپا و آمریکا و جاهای دیگر موجود است، تفاوت داریم و صحبت از یک نوع الگوی اقتصادی بومی ایرانی - اسلامی می‌کنیم، دقیقاً جاهایی است که ما باید با فرهنگ‌سازی، آن نظام ارزشی و آن رفتارها را از یک انسان اروپایی یا یک انسان آمریکایی متفاوت کنیم.

حس یک چیزی، ضربدر خود آن چیز، می‌شود نتیجه مطلوب

اگر ما معتقد هستیم که خمس داده شود، اگر معتقد هستیم که مقوله‌های کمک به ایتام، توجه به عدالت و غیره باید جدی گرفته بشود، اساساً ما نمی‌توانیم بدون توجه به فرهنگ این‌ها را پیاده کنیم. شما دقت کنید. بحثی مثل عدالت‌طلبی و عدالت‌خواهی تا وقتی توسط مردم فرهنگ نشود، با شعار و با خواست از بالا به پایین و با نوشتن یک سری اسناد بالا دستی یا قانون‌ها در مجلس، اساساً شدنی نیست. ممکن است که جامعه ما به سطح بالایی از عدالت هم رسیده باشد ولی مردم حس بی‌عدالتی داشته باشند. دقت می‌فرمایید. حس یک چیزی، ضربدر خود آن چیز، می‌شود نتیجه کلی که در علوم انسانی مطلوب ماست. هر کدام از این‌ها صفر بشود، ما به خواسته خودمان نرسیده‌ایم. محصول ضرب نهایی صفر خواهد بود. به همین دلیل بحث ارتباط فرهنگ با اقتصاد مخصوصاً در این مثال‌هایی که زدم که همه آن‌ها مبتنی بر بحث «فرهنگ اقتصادی»، مدیریت ذهن، مدیریت رسانه ای، مدیریت شناخت و گرایش و رفتار انسانی بود، برای ما مقوله ای بسیار بسیار استراتژیک است.

مدل اقتصاد اسلامی کافی نیست، باید رفتارسازی اقتصادی کرد

ما سال‌ها صحبت از اقتصاد اسلامی کردیم و دنبال این بودیم که تئوری‌های خمس و تئوری‌های زکات را تبیین کنیم، مدل‌های اقتصادی بنویسیم، مقاله و کتاب بنویسیم و در همه جای دنیا هم به عنوان یک مقاله علمی پذیرفته بشود، حتی در دانشگاه اروپایی هم خوانده بشود. این یک شاخه از اقتصاد اسلامی است که اکثر قریب به اتفاق مقالات پژوهشی و پایان‌نامه‌هایی که ما در این شصت سال در اقتصاد اسلامی کار کرده‌ایم، هم‌اکنون مربوط به

همین حوزه است. اما وقتی این سؤال را مطرح می‌کنیم که حالا مدل‌هایش را نوشتیم، چه کار کنیم که این بچه مسلمان خمس بدهد، این نیازمند یک کار علمی دیگری است. استفاده از چارچوب‌های یک کار علمی دیگری برای رفتارسازی است که ما اسم آن را حوزه «فرهنگ اقتصادی» می‌گذاریم.

ممکن است که ما اقتصاد اسلامی خوبی طراحی کرده باشیم اما نتوانسته باشیم رفتارسازی اقتصادی کنیم. آن وقت است که مدل اقتصادی خمس را داریم ولی بچه‌های ما خمس نمی‌دهند.

یکی از مقوله‌های «اقتصاد فرهنگی» همین است که چگونه رفتارسازی کنیم. یک بار ما دنبال این هستیم که رفتار زن خانه‌دار را درست کنیم، یک بار مشکل ما این است که نخبه‌ی مدیر ما، مسئول ما، نماینده مجلس ما، فرهنگ اقتصادی لازم و متناسب با انقلاب اسلامی را ندارد و نتیجتاً در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های خودش خودآگاه و ناخودآگاه، آن عدم تناسب‌ها را نشان می‌دهد و باعث تبعاتی می‌شود که برای انقلاب و برای کشور هزینه ایجاد می‌کند.

از این جهت می‌خواهم بگویم که حتی در یک برش شصت ساله به تمام فعالیت‌هایی که در عرصه اقتصاد اسلامی شده، می‌توانیم بگوییم، فرهنگ اقتصاد اسلامی مغفول مانده است. شما حتی یک مقاله در مجلات تخصصی اقتصاد اسلامی در باب فرهنگ اقتصاد اسلامی و چگونگی رفتارسازی، گرایش‌سازی، شناخت‌سازی نمی‌بینید. در حالی که در دنیای غرب توجه بسیار جدی‌ای به عرصه «فرهنگ اقتصادی» می‌کنند. تک‌تک زوایا و مؤلفه‌هایی که سرمایه‌داری به عنوان اقتصاد خودش لازم دارد را در کودکان و پیش‌دستانی برای بچه می‌چینند. اگر قرار است که نسبت به مصرف توجهی داشته باشد، خاص نظام سرمایه‌داری، نسبت به بهره توجه ویژه‌ای کند، خاص نظام سرمایه‌داری، در برنامه درسی ملی‌شان، در کشوری مثل آمریکا، انگلیس، ژاپن، کره از کودکان شروع می‌شود. ما همه این‌ها را در یک تحقیقی رصد کرده‌ایم. و ما اساساً به این‌ها بی‌توجه بوده‌ایم. نظام آموزش و پرورش ما به یاد دادن نیازهای روزمره یک بچه مسلمان از اقتصاد اسلامی و اقتصاد ایرانیش بی‌توجه است. من از جبهه دشمن رصد می‌کنم و از آمریکا مثال می‌زنم. در کشوری مثل آمریکا، اگر جوانی در



ایالتی زندگی می‌کند که نزدیک دریا است و جوانی در ایالتی زندگی می‌کند که نزدیک جنگل است، در برنامه درسی‌شان دو نوع فرصت‌های شغلی را به او یاد می‌دهند؛ در حالی که جوانان ما این گونه نیستند، از آموزش و پرورش که دریافتی نمی‌کنند، صدا و سیما نسبت به فرهنگ‌سازی و آموزش اقتصاد بسیار بسیار ضعیف عمل می‌کند. نتیجه این است که بچه وانهاده می‌شود به یک فضای فرهنگ عامه و زیرزمینی، که چه بسا در تدبیر و تمسیت و مدیریت ما نیست. برای همین بعضی از بچه‌هایی که از روستا به شهر می‌آیند، اگر از آن‌ها در مورد فرصت‌های شغلی تهران سؤال کنید، دقیقاً با اسم و منطقه و میزان سودآوریش به شما توضیح می‌دهند ولی اگر از فرصت‌های شغلی استان آن‌ها سؤال کنید، چیزی نمی‌دانند. این ضعف کارکرد ما نسبت مقوله اقتصاد است.

فقر کلامی

مسأله همین جا متوقف نمی‌شود. شما دقت کنید، کاری که فرهنگ و نظام تعلیم و تربیت می‌کند، این است که به ما کلیدواژه می‌دهد، مثلاً الآن وقتی که من از اقتصاد مقاومتی صحبت می‌کنم، بسیاری از معانی که می‌خواهم در ذهن شما نقش ببندد، دقیقاً با یک کلمه به شما منتقل می‌کنم. حالا اگر این نظام مفاهیم، این مجموعه زبانی و گفتمانی توسط دستگاه‌ها و رسانه‌ها و ابزارهای فرهنگی به مردم ما منتقل نشود، اگر ما نظام تعلیم و تربیت و فرهنگ اقتصادی لازم خودمان را نداشته باشیم، می‌دانید چه اتفاقی می‌افتد، همان اتفاقی که الآن افتاده است. اتفاقی که افتاده این است که مقام معظم رهبری در زمینه‌های مختلف اقتصادی صحبت می‌کند و از یک سری کلیدواژه‌های اقتصادی اسم می‌برند و براساس آن‌ها با مردم حرف می‌زنند ولی بعضی از بخش‌ها و بعضی از قشرهای مردم ما نسبت به آن کلیدواژه‌ها اساساً آشنایی ندارند، چون جایی به آن‌ها داده نشده است. مثلاً مقام معظم رهبری می‌فرمایند، اقتصاد مقاومتی، اقتصادی کارآفرین است - همان اقتصاد کارآفرین است - ولی بچه‌ها نسبت به این که کارآفرینی یعنی چه ادراک لازم و گرایش درونی لازم نسبت به ضرورت آن را ندارند و نهایتاً رفتار لازم را نمی‌توانند از خودشان صادر کنند. مثل این است که بگوییم، مقام معظم رهبری اصلاً چنین هوشمندی‌ای را به خرج نداده باشد. ما رهبری چنین هوشمند نداشته باشیم یا بگوییم، ایشان صحبت کردند ولی آن



یک تکه را ما پیچ رادیو و تلویزیون را بستیم و هیچ کدام نشنیده‌ایم. دقت می‌فرمایید. وقتی که ایشان صحبت از تولید ملی می‌کنند و من جوان ایرانی، من شهروند ایرانی، تفاوت تولید ملی با تولید داخلی را ندانم، تصویر لازمی از این که چرا حمایت از کار و سرمایه ایرانی جدی است را ندانم، نتیجه‌اش این می‌شود که گویی رهبری چنین هوشمندی‌ای را به خرج نداده باشد.

شعارهای سال، ابزار فرهنگ‌سازی و گفتمان‌سازی

شعارهای سال دقیقاً یک ابزار فرهنگ‌سازی و گفتمان‌سازی هستند که مقام معظم رهبری با عنایت و هوشمندی و جدیتی که نسبت به موضوع دارند، این تشخیص را داده و دارد از این ابزارها استفاده لازم را می‌کند. اگر دقت کنید، شعارهای سال مثل فایل‌های زیپ‌شده کامپیوتری هستند. ممکن است که ما حجم نسبتاً بالایی از فایل‌های کامپیوتری را زیپ کنیم و در یک فایل نسبتاً کوچک به طرف مقابل منتقل کنیم. طرف مقابل وقتی همچنین فایل زیپ‌شده‌ای را دریافت کرد، باید بتواند آن فایل را آن‌زیپ کند، باز کند تا بتواند از محتویاتش استفاده کند. شعارهای سال، یک شعار چند کلمه‌ای است ولی مردم باید به این شعار چند کلمه‌ای به عنوان یک بسته‌ای نگاه کنند که پر از انواع آینده‌شناسی‌ها، جریان‌شناسی‌ها، آسیب‌شناسی‌ها و مسأله‌شناسی‌های کشور است. گویا مقام معظم رهبری ده‌ها گزارش نخبگانی و برآیند نخبگان کشور را در چند کلمه زیپ می‌کنند و به ما منتقل می‌کنند. حالا اگر تک‌تک مردم، اصناف مختلف ما، نتوانند فایل‌هایی را که از سوی مقام معظم رهبری به آن‌ها داده شده است را آن‌زیپ کنند، آن فایل برای آن‌ها غیر قابل استفاده خواهد بود. نتیجه هم این می‌شود که ما شعارهای سال را داریم ولی نمی‌توانیم نسبت به آن، رفتار لازم و حرکت لازم اجتماعی را در سپهر عمومی جامعه داشته باشیم. وقتی که شما این را دنبال می‌کنید، به یک کویری از انواع ابزارهای فرهنگی می‌رسید که باید در عرصه اقتصاد کار می‌کرده و آن‌ها را نداریم. ببینید، قریب به نیمی از مردم ما تقریباً کم‌سواد یا بیسواد هستند. یعنی سن آن‌ها بالا

است، ممکن است که پنجاه ساله و شصت ساله باشند اما دایره لغت آن‌ها برای شنیدن و خواندن و فهمیدن در حد یک بچه ابتدایی یا راهنمایی است. شما برای این نیمی از جمعیت ایران، نزدیک به سی و چند میلیون نفر، هیچ مجله‌ای ندارید، هیچ کتابی ندارید، هیچ کتابی برای آن‌ها منتشر نمی‌شود - هیچ که می‌گوییم یعنی بسیار بسیار کم روزنامه و مجله که تقریباً نداریم. این‌ها کسانی نیستند که بتوانند با روزنامه‌ها و مجلات کودک اشباع و سیراب بشوند، به دلیل این که ساختار ذهنی آن‌ها بزرگ است. ساختار ذهنی آن‌ها پیشرفته است. دایره لغات آن‌ها محدود است. حالا با نداشتن چنین ابزاری ما در عرصه اقتصاد، چگونه می‌توانیم رفتارهای عمومی مردم را مدیریت کنیم.

برای همین من می‌گویم، تأکیدات مقام معظم رهبری به اقتصاد اولاً و بالذات فرهنگی است. دلیل اثبات آن بسیار آسان است. به دلیل این که اگر ایشان می‌خواست صرفاً ورود اقتصادی پیدا کند، نیاز نبود در عمومی‌ترین باکس صدا و سیما که سخنرانی‌های بعد از تحویل سال نو است - شاید پربیننده‌ترین برنامه تلویزیون در کل سال این باشد - و بعد هم در سخنرانی‌های حرم رضوی، که باز جزو یکی از پربیننده‌ترین سخنرانی‌های مقام معظم رهبری در طول سال است، این بحث‌ها را مطرح کنند. این نشان‌دهنده این است که ایشان اتفاقاً با حوزه مردمی و گفتمان عمومی و فرهنگ عمومی مردم در حوزه اقتصاد کار دارند و الا تأکیدها و سیاست‌ها و راهبردهای مقام معظم رهبری می‌تواند توسط یک نوشته‌ای به هیئت دولت ابلاغ بشود، به کمیسیون اقتصادی مجلس ابلاغ بشود. چرا مقام معظم رهبری در عرصه اقتصادی در این ده سال اخیر یک مسیر دیگری را پیگیری کردند؟! به دلیل این که مقوله، خود مسأله اقتصاد نیست، «فرهنگ اقتصادی» است. مردمی شدن مسأله است و این یک تعریف دیگر از مسأله فرهنگ و اقتصاد است.

ولایت‌پذیری اقتصادی نداریم!

شما سیاست‌های کلی که مقام معظم رهبری در حوزه اصلاح الگوی مصرف ابلاغ فرمودند را ملاحظه کنید. اگر این سیاست‌ها را خلاصه کنیم، شش محور اصلی دارد. سه‌تا از

این شش محور اصلی در حوزه فرهنگ‌سازی است. ده بند است ولی در شش محور اصلی قابل تخلیص است و از این شش تا، سه‌تایش در حوزه تعلیم و تربیت عمومی، فرهنگ عمومی، آموزش‌های همگانی و توجه به انسان است. این یعنی این که حوزه فرهنگ و حوزه اقتصاد مقوله‌ای است بسیار بسیار در هم رفته و در هم تنیده و با هم مرتبط. منتها متأسفانه وقتی که ما در گفتمان عمومی، هم‌ه‌اش گفتیم، مسائل اقتصادی، مسائل فرهنگی، سیاسی و این‌ها را در کنار هم و به عنوان مخزن‌های عرضی نشان دادیم، آن وقت برای بعضی‌ها، وقتی که مقام معظم رهبری شعار سال را اقتصادی عنوان می‌کنند، این سؤال پیش می‌آید که چرا فرهنگی عنوان نشد؛ در حالی که شعارهای اقتصادی خودبه‌خود شعارهای فرهنگی هم هستند.

تأکید بر مسأله اقتصاد از نظر معظم له یعنی این که ممکن است من در عرصه فرهنگ استکبارستیزی به اندازه‌ای که از دشمن شکست نخوریم، موجودی داشته باشم. ایرانی‌ها در سی سال گذشته ثابت کردند که فرهنگ استکبارستیزی و فرهنگ ذلت‌ناپذیری سیاسی به اندازه کافی دارند، فرهنگ دفاع از خودشان را دارند، فرهنگ ایثار و شهادت را در عرصه سیاسی دارند؛ اما همین مردم ممکن است که ایثار در عرصه‌های اجتماعی، ایثار در عرصه‌های اقتصادی را نداشته باشند. ما حاضر هستیم خیلی ایثارها کنیم ولی حاضر نیستیم که جای پارک خودروی مان را به کسی بدهیم. مثلاً حاضر نیستیم که در خرید کالای ایرانی ولو این که قیمتش کمی بالاتر از کالای خارجی و کیفیت آن پایین‌تر باشد، اندکی ایثار کنیم. من به یک خانم خانه‌داری می‌گفتم، چرا کالای ایرانی نمی‌خری. گفت، کالای ایرانی کیفیت ندارد و قیمتش هم بالا است. گفتم اگر کیفیت خوب داشت و قیمتش هم پایین بود، خریدنش که هنری نبود. مقام معظم رهبری فرمودند که از مجاهدت‌های زن خانه‌دار این است که کالای ایرانی مصرف کند؛ اگر قرار بود که کیفیت و قیمتش خوب باشد که دیگر مجاهدت نبود. حالا آن طرف قضیه را ببینیم. به او گفتم، اگر این کالای ایرانی را بخری، فکر می‌کنی چقدر ضرر کنی. مثلاً یک کالای پنجاه تومانی. گفت من اینجوری بیست تومان ضرر می‌کنم. گفتم حاضر هستی برای گل روی آقا بیست تومان را به سطل آشغال بیندازی. گفت آره، گفتم پس چرا نمی‌کنی. یعنی وقتی که از قضیه تصویر سیاسی می‌دهیم، کاملاً

ولایت‌پذیر است ولی تصویر اقتصادی همان را در ذهنش ندارد. یعنی ما ولایت‌پذیری اقتصادی نداریم.

ما در باب خداوند و توحید و نبوت و معاد هیچ مشکلی نداریم ولی رزاقیت الهی را چقدر در زندگی روزمره‌مان لمس کرده‌ایم؟ پس تأکید بر اقتصاد چیزی جدا از تأکید بر توحید و نبوت و معاد نیست. چیزی بریده از حوزه فرهنگ اسلامی نیست. چیزی بریده از حوزه معنویت نیست و این یعنی اسلام. ما اصلاً نمی‌توانیم عرصه معنویت اسلام را از عرصه مادیت آن جدا کنیم. شاید در مسیحیت بتوان یک مقوله یا امری را به مادی و معنوی تقسیم کرد ولی ما در اسلام چنین چیزی نداریم. شما نمی‌توانید هیچ رفتاری را اسم ببرید که در اسلام مادی است و نمی‌تواند معنوی باشد و هیچ رفتاری را هم نمی‌توانید نام ببرید که صرفاً معنوی است و مادی نیست. مادی‌ترین ساحت‌های بشری را کافی است که ما با قربه الی الله و در راستای امر خدا انجام بدهیم، معنوی‌ترین کارهای زندگی ما می‌شود. معنوی‌ترین کارها را مثل نماز خواندن، کافی است که با نیت غیر خدایی و غیر خالصانه انجام داده باشیم، یک امر مادی می‌شود.

شعار «حماسه اقتصادی»، بیش از آنکه اقتصادی باشد، فرهنگی است

پس ما باید به این نگاه برگردیم که مقوله‌های تأکید مقام معظم رهبری به اقتصاد را چیزی جدا از فرهنگ ندانیم. همین شعار امسال که در عرصه «حماسه اقتصادی» گفته شده است. شما فکر می‌کنید که این شعار اقتصادی است؟! من بیش از آن که در آن اقتصاد ببینم، در آن فرهنگ می‌بینم. حماسه چیست. من باید بتوانم حماسه را مثل فایل زیپ‌شده در ذهنم رمزگشایی کنم؛ آن زیپ کنم تا به چارچوب مفهومی‌ای برسم که مقام معظم رهبری می‌خواسته که من از حماسه بشنوم. یکی از چارچوب‌های مفهومی که می‌شود از آن برای فهمیدن مقوله حماسه کمک گرفت، چارچوب مفهومی است که شهید مطهری نیم قرن پیش در کتاب حماسه حسینی خودش گفته است، که از نظر شیعه حماسه یعنی چه. که اساساً با داشتن عاشورا و داشتن امام حسین، حماسه همیشه یکی از مؤلفه‌های زندگی شیعی بوده. اگر ما حماسه را از زندگی شیعه بگیریم، شاید یکی از پایه‌های مهم زندگی و فرهنگ شیعی را از دست داده باشیم. به قدری که شهید مطهری می‌گویند، حماسه اساساً کلید رمزگشایی

شخصیت امام حسین است؛ یعنی اگر حماسه را شناسی، نمی‌توانی امام حسین را بشناسی. حالا ببینیم که حماسه چه است و مقام معظم رهبری از حماسه اقتصادی، از ما چه می‌خواهد. حماسه یک روح متموج است با یک غلیانی از هیجان. تا اینجایش با همه حماسه‌های دیگر غربی‌ها و شرقی‌ها یکسان است. به علاوه حق‌طلبی، عدالتخواهی، عقلائیّت، شعور، فهمیدن غایت آفرینش، مردانگی و عزت، عظمت روحی، وصل شدن به انسان کامل و... بحث آن مفصل است که مدل ذهنی و چارچوب مفهومی شهید مطهری را باز کنیم و تک‌تک این‌ها را در عرصه اقتصادی‌مان یک بار تفسیر کنیم. وقتی که به مسأله این گونه نگاه کنید، می‌بینید که دقیقاً در پازل اقتصادی جامعه ما که خیلی وقت‌ها دشمن درونی (که خودمان هستیم؛ با اسرافمان، با تبذیرمان، با احتکارمان، با منفعت‌طلبی‌های شخصی محض‌مان) یا دشمن بیرونی (با تحریم اقتصادی) می‌تواند علیه ما اقدام کند، ناشی از این است که ما روح حماسه را در زندگی اقتصادی‌مان از دست داده‌ایم. روح حماسه را در زندگی سیاسی خودمان داریم. کافی است که او‌باما یک جمله‌ای بگویید، می‌بینید که روح ملت ایران به هیجان در می‌آید. کافی است که به یکی از مقدسات ما توهین بشود، ملت ایران زنده هستند. مثل ایرانیان صد و پنجاه سال قبل نیستند که مثلاً شیخ فضل الله نوری‌شان را در تهران دار بزند و این‌ها هیچ تکانی نخورند. امروز ما زنده هستیم اما آیا زنده بودن ما در همه عرصه‌های ما هست یا نه. پس ما نیازمند «فرهنگ اقتصادی» مهم هستیم. **حماسه اقتصادی کارکردی جز ساختن یک فرهنگ حماسی شیعی برای سبک زندگی شیعی در عرصه اقتصاد ندارد. اگر شما سبک زندگی شیعی را در عرصه اقتصاد داشته باشید، می‌فهمید که یکی از مصادیق هیبهات منه الذله یعنی مصرف کالای خارجی، چون در آن یک نوع ذلت هست.**

می‌دانید که عدم سرمایه‌گذاری، عدم پس‌انداز، عدم جدیت در کار، راندمان پایین، بهره‌وری پایین، اسراف و تبذیر با شیعه نمی‌خواند. مگر امام شیعه حضرت علی علیه‌السلام نبود؟! حضرت علی علیه‌السلام چگونه بود، ما هم باید همان جور بشویم، هر چقدر که می‌توانیم خودمان را شبیه ایشان کنیم؛ والا امام بودن معنا ندارد. اگر شما بروید و ببیند که جایی نماز جماعت می‌خوانند و امام جلو ایستاده و مأمومین پشت او هستند، از آن‌ها بپرسید امام این

جماعت کیست، می‌گویند کسی که جلو است. بعد ببینید که موقع نماز خواندن، امام جماعت دارد به سجده می‌رود و این‌ها دارند برای خودشان قنوت می‌خوانند، ایشان دارد حمد می‌خواند و این‌ها برای خودشان به سجده می‌روند؛ اینجا است که باید بگوییم، شما امام ندارید، این امام شما نیست. من چطور می‌توانم برای خودم از امامت چهارده معصوم صحبت کنم، صحبت از امامت علی علیه‌السلام بر خودم کنم، ولی در زندگی اقتصادی خودم، آن‌گونه که ایشان دوست دارند نباشم؛ آن‌گونه که امام محمد باقر زندگی می‌کرد و آن زاهد کم‌فهم به ایشان تذکر می‌دهد و اعتراض کرد که چرا این قدر دنیاطلب هستی.

تا وقتی که فرهنگ اقتصادی ما درست نشود، اقتصاد اسلامی نخواهیم داشت

ما متأسفانه الآن شاهد هستیم که بعضی‌ها به دلیل اینکه همین جزئیات اسلام‌شناسی یا فرهنگ اقتصادی اسلامی و شیعی را نمی‌دانند - حتی در بین بچه‌های مذهبی و حزب‌اللهی - بعضی وقت‌ها برای‌شان سؤال پیش می‌آید و می‌پرسند به نظر شما تأکید مکرر مقام معظم رهبری در این سال‌ها، نوعی رویکرد مادی به اقتصاد نیست؟! این دقیقاً همان نگاهی است که به امام محمد باقر(ع)، وقتی که ایشان داشت بهره‌وری خودش را ماکزیمم می‌کرد و تلاش و همت مضاعف به کار می‌برد، وقتی داشت کار می‌کرد، به او اعتراض کردند که از تو بعید است؛ تو زاهد هستی. تو عابد هستی. از تو بعید است که در این آفتاب شدید این گونه عرق بریزی و تلاش کنی و برای دنیا کار کنی. همین اعتراضی که به امام محمد باقر(ع) شد، از طرف بعضی از آن‌هایی که اسلام‌شناسی دقیقی ندارند به آقا شد. در حالی که اساساً مقوله این نیست. مقوله این است که ما در ساختن جامعه الگوی اسلامی - ایرانی که می‌خواهد الگویی برای جهان بشریت بشود و در راستای حرکت تکاملی نظام آفرینش ما و جامعه بشری - که انشاءالله به میعاد موعود ختم می‌شود - باید جامعه‌ای بسازیم که از حیث حوزه‌های مختلف و ساحت‌های مختلف اقتصادی و غیر اقتصادی نمونه باشد و این نیازمند داشتن یک فرهنگ اقتصادی ناب

است. ما سال‌ها شعار از اقتصاد اسلامی دادیم. تا وقتی که فرهنگ اقتصادی ما درست نشود، اقتصاد اسلامی نخواهیم داشت و در انواع حمله‌های دشمن و عملیات روانی دشمن دچار شکست خواهیم شد.

عملیات روانی؛ هجوم به فرهنگ اقتصادی

یکی از مقوله‌های حوزه‌ی فرهنگ و اقتصاد، مسأله عملیات روانی است. شما می‌بینید که دشمن چگونه عملیات روانی‌های متعدد روی اقتصاد ما می‌کند و بعضی از مردم ما هم در تله‌های عملیات روانی می‌افتند. در همین بحث ارز، دشمن در حوزه تحریم یک مشکلی برای عرضه ارزاق ایجاد کرده بود ولی مشکل اساسی وقتی شکل گرفت که عملیات روانی دشمن در عرصه ارز، روی بعضی از مردم اثر گذاشت؛ ولو اندکی از مردم، ولو ده درصد مردم، ولی همان ده درصد می‌توانند اثرات بزرگی روی اقتصاد بگذارند، و زن خانه‌دار به بازار ارز می‌رود و می‌خواهد ارز بخرد. این بازار ارز را متلاطم می‌کند، ولو ده درصد مردم باور کنند.

من همیشه سر کلاس‌ها این مثال را می‌زنم. می‌گویم هر زن خانه‌داری که قبلاً وقتی شوهرش می‌خواست برود مرغ بخرد، می‌گفت دوتا مرغ بخر، این دفعه که می‌رود بخرد، به دلیل عملیات روانی دشمن، مسأله‌های شایعه‌ها، مسأله‌های تصاویر غلط ذهنی، به شوهرش بگوید چهارتا مرغ بخر. بگوید شنیدم قرار است که مرغ کم بشود، گران بشود، داری می‌روی چهارتا بخر. نتیجه‌اش این خواهد شد که مرغ حتماً گران خواهد شد. قیمت آن چند برابر خواهد شد. کافی است که فقط سی یا چهل درصد ایرانی‌ها، تقاضایشان را ظرف یک هفته دو برابر کنند. عرضه هم امکان ندارد که پاسخگوی چنین تقاضایی باشد. هیچ سیستم تولید مرغی در هیچ کشوری از دنیا نمی‌تواند ظرف مدت دو هفته، عرضه‌اش را دو برابر کند. حتی اگر شما دلار داشته باشید و تحریم هم نباشد و مبادی بندری هم پاسخ بدهد، اگر بخواهید مرغ را وارد هم کنید، خرید و ثبت سفارش و تخلیه و توزیع آن در شبکه عمده‌فروشی و خرده‌فروشی حداقل دو ماه طول می‌کشد.

پس یک تصور غلط ذهنی، یک عملیات روانی دشمن، یک تله روانی دشمن می‌تواند عرصه اقتصاد را دچار تلاطم‌های بزرگ کند. این چیزی است که ما باید در عرصه فرهنگ اقتصادی به آن توجه کنیم. جزو ضعف‌های ما



است.

نمی‌توانیم با تحریم اقتصادی ایران را شکست بدهیم، مگر با سه شرط!

من جزء گزارش‌هایی که در حوزه اقتصاد تحریم از یکی از مراکز پژوهشی کنگره آمریکا خواندم و خیلی جالب بود، گزارشی در زمینه تحریم ایران ارائه داده بود. با انواع شاخص‌های خودشان و برای خودشان گزارش داده بود که تحریم ایران در چه وضعیتی است و ما چه تحریم‌هایی کرده‌ایم. چقدر نتیجه گرفتیم. چقدر توانستیم به ایران ضربه بزنیم. چقدر ضربه‌ها به خود ما هم خورده. همه این‌ها را تحلیل کرده بود. جمع‌بندی آخرش این بود که تحریم ایران شکست‌خورده است. ما نمی‌توانیم با تحریم اقتصادی ایران را شکست بدهیم، مگر با سه شرط.

شرط اول این است که ما بتوانیم ایران را در کالاهای کلیدی، تکنولوژی و فن‌آوری‌های اصلی تحریم کنیم. خودش زیرش نوشته بود، نشدنی است. چون ایران ثابت کرده که در زمینه فن‌آوری به راحتی می‌تواند جایگزین بسازد. شرط دوم این است که بتوانیم اتحاد جامعه جهانی را علیه ایران تأمین کنیم. زیرش نوشته بود، مشکل چین، علامت سؤال. یعنی چین و روسیه جزو کشورهایی هستند که نه فقط در مورد تحریم ایران بلکه در نزدیک به پنجاه و شش هفت تحریمی که آمریکا در سی سال گذشته در دنیا کرده، در واقع همیشه ضد بازی کرده‌اند. پس امکان اتحاد جهانی علیه ایران نشدنی است. **عامل سوم مانده بود که به کنگره پیشنهاد شده بود. آن عامل این بود که مردم ایران ادراک روانی نسبت به اثربخشی و تأثیرگذاری تحریم‌ها پیدا کنند. یعنی یک دانه را ده‌تا ببینند. پابینش نوشته بود، این موفق می‌شود! این گزارشی است که کنگره آمریکا دریافت کرده است. مؤسسات تحقیقاتی خودشان کار کرده‌اند.** این وضعیت ما است. برای همین صحبت کردن از مقوله «فرهنگ اقتصادی» برای ما بسیار جدی است؛ بسیار بسیار راهبردی است. شما دیدید، وقتی که از زاویه‌های مختلف وارد می‌شوم، چه اقتصاد خانواده و زندگی

شهری روزمره مان، چه مسأله تحریم، چه مسأله استکبارستیزی، چه مسأله اقتصاد اسلامی و چه مسأله حیات دینی و شیعی مان، بحث «فرهنگ اقتصادی» بحث بسیار جدی‌ای است.

سوال: آیا مدل‌های اقتصادی مختلف فرهنگ خاص خود را به همراه دارند یا بدون ایجاد مزاحمت می‌توانند پذیرای هر فرهنگی باشند؟ چون شعارهای اقتصادی مختلفی از سوی کاندیداها، جناح‌ها و گرایش‌های مختلف مطرح می‌شود که مثلاً ما می‌آییم و برای کشور این کار را می‌کنیم و آن کار را می‌کنیم، بدون این که توجهی به فرهنگ ملازم با آن شعارهای اقتصادی داشته باشند.

ببینید، مقوله اقتصاد در نظام‌ها و مکاتب مختلف اقتصادی مثل آن بحثی شهید مطهری در حوزه حق و باطل است که ایشان از یک معارف قرآنی استفاده می‌کند و به ما یاد می‌دهد که هیچ وقت باطل مطلق وجود ندارد، همیشه حق و باطل با هم ممزوج می‌شوند. ما در نگاه به سرمایه‌داری و سوسیالیزم هم این را شاهد هستیم که یک بخش‌هایی دارند واقعاً حق، عقلانی، عقلایی و مورد پذیرش ما؛ منتها در جهت‌گیری‌های اساسی و بعضی از مؤلفه‌های دیگر با باطل ممزوج شده‌اند. ما در استفاده از مکاتب سرمایه‌داری، تجارب بشری و الگوهای اقتصادی غیر بومی همیشه باید این دقت را داشته باشیم که آن‌ها نیازمند پالایش ما هستند. اتفاقاً پالایش فرهنگی ما، پالایش به لحاظ مبادی ارزشی و فلسفی ما. به دلیل این که آن‌ها حق و باطل را با هم قاطی کرده‌اند. این یک نکته است. برای همین ما باید پیش‌پیش بدانیم که بخش‌هایی از هر الگوی اقتصادی با فرهنگ ما قابل سازگاری دارد و هیچ مشکلی نداریم ولی بخش‌هایی از آن مطمئناً ناسازگاری دارد. مگر این که به طور ناب و خالصی از مسیر عقل و نقل و نیازها و مقتضیات زمان و مکان ما جوشیده باشد. در الگوها و مدل‌های اقتصادی که در جناح‌های مختلف و در رویکردهای مختلف نخبگانی در کشور مطرح می‌شود هم همین طور است. ما بعضی از این مدل‌های اقتصادی را در طول این سی سال و قبل از آن سراغ داشتیم که بعضاً گرته‌برداری بدون پالایشی از الگوهای غربی بوده و این‌ها هم پیش‌زمینه‌های خاص خودش را می‌طلبیده، هم نتایج و اثرات و تبعات فرهنگی خاص خودش را در جامعه اجرا کرده است. چه رویکردهای مارکسیستی و



چپ را ببینیم، چه رویکردهای سرمایه‌دارانه لیبرال را ببینیم. این مدل‌های اقتصادی همان طور که عرض کردم، چه در پیش‌زمینه‌ها و چه در تبعات اصلاً از حوزه فرهنگشان منفک نیستند. برای همین هر مدل اقتصادی‌ای که ارائه می‌شود، ما باید نسبت‌سنجی کنیم، با فرهنگ اسلامی اقتصادمان، با فرهنگ ایرانی و با آنچه که در کلام بزرگان ما و در واقع ساختار فرهنگی‌ای که برای انقلاب اسلامی تصویر کرده ایم معنا پیدا می‌کند. با آن نسبت‌سنجی می‌توانیم بگوییم، این مدل چه در پیش‌زمینه‌ها و چه در تبعات تناسب لازم را با انقلاب اسلامی دارد یا ندارد.

مثلاً فرض کنید ما سال‌ها به سمت این رفتیم که باید از کارگر حمایت کنیم و بر اساس آن هم قانون کار نوشتیم. ولی وقتی که می‌آییم و به همین قانون نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مطابق آسیب‌شناسی دقیق مقام معظم رهبری ممکن است که حمایتی از کار و کارگر کرده باشد اما همزمان بعضی وقت‌ها به سرمایه و سرمایه‌دار ظلم کرده است. و نتیجه‌اش هم این شده که وقتی سرمایه و سرمایه‌دار ضرر خوردند و لطمه دیدند، در یک بازگشت، به خود کار و کارگر هم ضرر خورده است. این به دلیل این است که ما بعضاً دچار برخی از رویکردهای افراطی و تفریطی شدیم.

بعد از جنگ در حوزه سازندگی متأسفانه از مدل‌هایی استفاده شد که تصویری غلط از مقوله تقاضا و مصرف‌گرایی در کشور راه انداخت. من جزو کسانی هستم که برای اقتصاد اسلامی، مؤلفه تقاضا و مصرف را قبول دارند. معتقد هستم که اقتصاد اسلامی هیچ وقت ما را به کم کردن مصرف توصیه نکرده است، اقتصاد اسلامی ما را به درست مصرف کردن توصیه کرده است. برای همین ما زهد به مفهوم دوری از دنیا را قبول نداریم؛ زهد به مفهوم این است که به دنیا دل نبندی. ما دقیقاً شاهد بودیم که برخی از الگوها یک جریان مصرف‌گرایی غیر متناسب با فرهنگ ارزشی ما، حتی غیر متناسب با فرهنگ ایرانی ما را در کشور حاکم کرد. که امروزه نتیجه‌اش را می‌بینیم. مقام معظم رهبری هم بارها از این مسائل مثال زدند. بعضی برندها، بعضی مدها، بعضی مریضی‌هایی که فکر کرده باید مصرفش را به کالای خارجی گره بزنند، جزو نتایج و مشکلاتی است که ما قبل از انقلاب هم داشتیم. با انقلاب در مسیری بودیم که این‌ها کاهش پیدا کند ولی بعداً متأسفانه بی‌دقتی‌هایی شد و ما در این

زمینه‌ها اشتباهاتی کردیم.

سوال: با توجه به تأکیدات آقا در این سال‌ها روی مسائل اقتصادی، آیا نیاز

نیست که راس دولت، مدیر اقتصادی-صنعتی باشد؟

من این خط فاصل و تمیز را بین عرصه فرهنگ و اقتصاد قبول ندارم؛ این-که ما بگوییم آیا کاندیدای اقتصادی را دوست داریم یا کاندیدای فرهنگی را. قاعدتاً رئیس جمهور که از این مقوله‌ها فراتر است. ببینید، ما یک مدیر اجرایی کشور داریم. کشوری که هم عرصه فرهنگی دارد، هم عرصه اجتماعی دارد، هم عرصه اقتصادی و عرصه سیاسی. ما مدیر همه این‌ها را لازم داریم. قاعدتاً هم در کشور فرد مدیریت نمی‌کند؛ این یک اشتباه است که ما فکر کنیم فرد مدیریت می‌کند. اگر هم کسانی رویکرد فردگرایانه را در مدیریت سیاسی کشور راه انداختند، به نظر من ضربه بزرگی را به انقلاب اسلامی زدند.

البته یک سری اولویت‌هایی هست که در کوتاه مدت از سوی رهبری تعیین شده و مشخصاً در شعارهای سال می‌بینیم، این واضح است. دشمن در عرصه جنگ نظامی، جنگ امنیتی، جنگ سیاسی و حتی جنگ فرهنگی به تعبیر مقام معظم رهبری علیه ما امید و کیدی نبسته اما وقتی در عرصه اقتصادی امید بسته، ممکن است که ما یک تأکید خاص و یک تمرکز و دقت خاصی را در عرصه اقتصادی داشته باشیم.

مقام معظم رهبری برای ما تأکید کردند، آنچه که ما الان نیاز داریم، اثبات کارآمدی انقلاب اسلامی به دنیا است؛ برای دادن الگو و الگو شدن انقلاب اسلامی در دنیا و در کشورهایی که بیداری اسلامی داشتند. این تأکیدات، تأکیدی هستند که باز ما باید با پذیرش رهبری ایشان، نسبت به این تأکیدات کوتاه‌مدت و میان‌مدت هم توجه خاص کنیم. اینجا است که ممکن است در بعضی از موارد مسأله اقتصاد پررنگ بشود ولی یک رئیس جمهور نمی‌تواند بگوید که من توجه اقتصادی خواهم کرد و نسبت به فرهنگ بی توجه باشد. یک کسی بگوید، توجه من فرهنگی است و مثلاً نسبت به اقتصاد بی تفاوت باشد یا حتی بخواهد بین این‌ها اولویت‌گذاری کند.

من به عنوان یک دانشجوی ساده نمی‌فهمم که یعنی چه، من اولویت‌گذاری اقتصادی کنم و فرهنگی نکنم؛ اولویت‌گذاری فرهنگی کنم و اقتصادی نکنم، من این را نمی‌فهمم. در



طول هم یک معنا را مستفاد می‌شوند و ما یک مجموعه منسجمی را شاهد هستیم.

نقش رئیس جمهور این است که این توازن را رعایت کند، مسأله‌های اولویت‌دار را هم ببیند و در چارچوب‌هایی که دین، قانون اساسی، وصیتنامه امام، صحبت‌های مقام معظم رهبری، سیاست‌های کلی، مراجع عظام، حوزه‌های علمیه چارچوب‌های اصلی دین را فقهی و اخلاقی تعیین کرده‌اند، مجری خوب و کاملی باشد برای تمام ریل‌گذاری‌هایی که در انقلاب شده و اهدافی که انقلاب دارد.

رئیس جمهور نه ایدئولوگ است، نه رهبر. رئیس جمهوری که به جای رهبری بنشیند، خلاف مصالح کشور عمل کرده است؛ رئیس جمهوری که پایین‌تر از مقام ریاست جمهوری بنشیند هم خلاف عمل کرده است. ما در این سلسله مراتب و در تقسیم وظایف عمومی، رهبری داریم، نماینده مجلس داریم، مردم داریم، نیازمند یک رئیس جمهور هستیم و... ما بعضاً شاهد بودیم که در دوره‌های مختلف - فرقی نمی‌کند، چه از سوی راست و چه از سوی چپ، چه از اصلاح‌طلب و چه غیرهم - بعضی از رؤسای جمهور در جایگاه خودشان نشستند. یا در جایگاه فیلسوفان اجتماعی رفته و سعی کرده، کار دانشگاه و حوزه را انجام بدهد. شروع به تئوری‌سازی کرده است. کار رئیس جمهور تئوری‌سازی نیست. می‌توانست کاندیدا نشود و برود و در عرصه آکادمیک یا حوزوی تئوری‌پردازی کند، مثل شهید مطهری که ایدئولوگ بود، ایدئولوگ بشود. می‌توانست خودش را در خبرگان به عنوان رهبری کاندیدا کند و رهبر بشود. ولی ما نیازمند هیچ کدام از این دو تا نیستیم، ما نیازمند یک مجری هستیم. اسم کلمه مجری برنامه‌ریز آنچنانی نیست، یعنی برنامه‌ریزی کلان هم نیست، مجری است، مجری برنامه‌ها و ریل‌هایی که گذاشته شده است. اگر این را دقت کنید، فکر می‌کنم از تناسب و عدالت سیاسی و اجتماعی قضیه خارج نمی‌شویم.

یکی از بزرگترین ماهیت‌های انقلاب اسلامی این است که انقلابی مردمی است. در عرصه سیاست‌گذاری و عرصه اجرا هم مردمی است. رئیس جمهور یک فرد است، در واقع بیشتر مثل یک سخنگو و مثل یک نشانه. مجموعه‌ای از ساختارهای اجرایی کشور باید با او هماهنگ کار کنند و او هم باید با این‌ها هماهنگ بشود. قرار نیست که کشور از صفر راه‌اندازی بشود. شما در عرصه مقوله ریاست جمهوری دقت کنید. ما در طول ده سال

گذشته با معماری خاصی که مقام معظم رهبری فرمودند، چیزی نزدیک به سی و چهارتا سیاست کلی داریم. در بسیاری از زمینه‌های ریز و درشت ما سیاست‌های ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری داریم، ما چند نقشه و سند تحول راهبردی داریم، ما حداقل پنج برنامه توسعه پنج ساله داریم که با ملحقات و مقررات و لوابیح و طرح‌های خاص مصوب این برنامه های پنج ساله، ما در واقع با اسناد بزرگی مواجه هستیم. این‌ها همه برآیند کارهای کارشناسی و نخبگانی کشور در طول این سی سال و جزو سرمایه‌های ما هستند؛ به تعبیر مقام معظم رهبری ریل‌های ما هستند. حالا وقتی که شما نزدیک به چهل و نه سند کلان بالادستی را در یک وجه چند ضلعی منتظم کنار هم قرار می‌دهید، شاهد یک نوع توازن و تناسبی هستید که مقام معظم رهبری و برآیند نخبگانی کشور در طول چند دهه گذشته به آن رسیده که وزن مناسبی در حوزه اقتصاد دارد، حوزه فرهنگ دارد، حوزه سیاست دارد، و بریده ازهم، هم نیستند. عرض کردم، مثلاً یکی از سیاست‌های کلی اصلاح الگوی مصرف، سیاست‌های کلی حمایت از تولید ملی ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری، دقیقاً عناصر فرهنگی سیاسی اجتماعی خودش را هم در درون خودش دیده است.

رئیس قوه مجریه اسمش رویش است، یک مجری است. حالا اگر این مجری سیاست های کلی را فراموش کند، اسناد بالادستی را فراموش کند، قاعدتاً کسی است که از ریل خارج شده است. ما نیازمند کسی هستیم که در ریل انقلاب اسلامی و در چارچوب سیاست های کلی ابلاغی اقدام کند. هر گونه سخنرانی در مورد مسائل فراتر از سیاست‌ها، حرف‌های تکراری است که بهتر آن را در قانون اساسی و چشم‌انداز نوشته و گفته‌اند. هر گونه صحبت کردن در مورد راهبردهای کلان حل مشکلات مثلاً مسکن، تورم، بیکاری، اشتغال، تکرار مطالبی است که در بهترین حالت در سیاست‌های کلی گفته شده و اگر خارج از آن‌ها باشد، بیرون رفتن از ریل است. اما اگر کاندیدا بگوید که نحوه اجرا و مکانیزم اجرای سیاست‌های کلی را دنبال می‌کند، این کاندیدایی است که به نظر می‌رسد ایران اسلامی به آن نیازمند است.

نکته من اینجا است که مقام معظم رهبری را، زبان ایشان را که برآیند نخبگانی کشور به علاوه هوشمندی‌ها و نگاه‌های داهیهانی به حق خودشان است را، فراموش

نکنیم. فراموش کردن سیاست‌های کلی، فراموش کردن توصیه‌های ایشان در برنامه توسعه پنجم - که نگاشته شده، توصیه‌های ایشان دانه، دانه مورد توجه قرار گرفته است - یعنی کنار گذاشتن تمام قوت‌هایی که رهبری به ایران اسلامی داده است، و این ظلم بسیار بزرگی است. اگر ما به مسأله این‌گونه نگاه کنیم، من فکر می‌کنم ما خودبه‌خود توازن و تناسب خوبی بین فرهنگ و سیاست و اقتصاد داریم.

سوال: برای مسلط نشدن اقتصاد بر فرهنگ دولت‌ها چه می‌توانند کنند؟

نقش رئیس‌جمهور چیست؟

ما باید مراقب باشیم، چون الفاظ علوم انسانی، الفاظی چند وجهی هستند، ما یک تعریف از حوزه فرهنگ داریم که مشخصاً وقتی این جعبه را باز کنیم، ارزش‌های خودمان را می‌بینیم، غایت آفرینش را می‌بینیم، تعریف انسان بودن خودمان را می‌بینیم، دین را می‌بینیم. یعنی ما می‌توانیم دین را با تمام زوایایش مساوی با فرهنگ خودمان قرار بدهیم. اگر این باشد، شکی نیست که اقتصاد ابزار است. اقتصاد برای ما موضوعیت ندارد، طریقت دارد. فرض کنید من می‌خواهم به مقصدی بروم، مثلاً می‌خواهم به میدان ونک بروم. برای من ماشین هدف نیست. ماشین ابزار و وسیله‌ای است که من را به میدان ونک می‌رساند. در اندیشه اقتصاد اسلامی، علمای ما سال‌ها است که مفصل گفته‌اند، تعریف و جایگاه اقتصاد در حوزه انسانی ما واضح است، اقتصاد برای ما موضوعیت ندارد. سود، پول، همه این‌ها لازم است و ابزار است، برای این که انسان به کرامت و غایت آفرینش خود، به آن خلیفه‌اللّهی برسد. اگر این‌گونه تعریف کنیم، شکی نیست، هر رویکردی که بخواهد فرهنگ به آن معنا را در ذیل اقتصاد قرار بدهد و جای ابزار و هدف را فراموش کند، اسلامی نیست. اما من توضیح دادم که تأکید مقام معظم رهبری بر اولویت مسأله‌های اقتصادی - که ایشان حتی در یک تأکیدی در سال هشتاد، یازده سال پیش، گفتند که اولویت امروز ما مسأله اقتصادی است. در سال گذشته فرمودند که اگر استقلال اقتصادی پیدا نکنیم، استقلال سیاسی و فرهنگی ما هم زیر سؤال می‌رود - این اساساً آن دوگانی که قبلاً تصویر کردیم که کل ارزش‌ها و دین و فلسفه وجودی آفرینش و خدا را یک طرف گذاشتیم و ابزارهای مادی را در طرف دیگر، آن نیست.

عرض کردم؛ در آن تعریف اول قطعاً اقتصاد اولویتی ندارد، ابزار است و تمام اقتصاد باید خادم فرهنگ بشود و دین و فرهنگ و انسانیت ما مخدوم اقتصاد است، شک نیست. اما در این نگاه دوم که بحث عملیاتی است و در یک سطح دیگری از بحث مطرح می‌شود، دیگر آن تعریف از فرهنگ نیست. این است که نسبت به اقتصاد چگونه وارد شویم. عرض کردم، ورود ما باز فرهنگی است و در طول هم شکل می‌گیرند. منتها موضوعاتی که دشمن روی آن کید کرده، مثل یک جبهه‌ای که در چندین و چند موضع و سنگر دشمن امکان نفوذ ندارد و در یک سنگری نفوذ پیدا کرده است. حالا من باید به آن سنگر توجه کنم. توجه به سنگری که دشمن به آن امید بسته، اصلاً به مفهوم کنار گذاشتن سنگرهای دیگر نیست. اصلاً به مفهوم این نیست که اگر من جایی نمازخانه دارم، نمازخانه ارزش خودش را از دست داده باشد. ربطی به هم ندارد.

من فکر می‌کنم، ما باید از ابتدا به سراغ تصحیح سؤال در ذهن مردم برویم. به نظر می‌رسد که سؤال اساساً اشتباه است و با آن چیزی که مقام معظم رهبری دنبال می‌کند نمی‌خواند. اتفاقاً اگر این ذهنیت و این دوگان در ذهن بچه‌ها شکل بگیرد، حتماً به این شبهات هم خواهیم رسید، شبهات خودساخته که بعداً چه بسا در پاسخش در بمانیم. که اگر واقعاً فرهنگ این است و مهم است و حضرت امام هم جملاتی دارند که فرهنگ پایه هر چیز است، خود آقا جملاتی دارند که پایه همه چیز فرهنگ است، پس چه جوری می‌خواهیم تعارض آن را با این اولویت‌دادن اقتصادی حل کنیم. باید مواظب باشیم که این دوگان ایجاد نشود.

سوال: مدیریت اقتصادی کشور تا چه اندازه مسئله‌ای فنی و مرتبط با دانش آکادمیک اقتصاد است و چقدر مسئله‌ای فرهنگی و مرتبط با نگاه‌ها و فهم‌ها و رفتارهای فرهنگی مدیران؟

اساساً دانش آکادمیک اقتصاد خودش را از حوزه فرهنگ جدا نمی‌داند. اصلاً کار دانش آکادمیک فرهنگی است. یعنی با کلیدواژه‌هایی که مطرح می‌کند، سعی می‌کند شما را به یک سری مقوله‌های واقعی یا مقوله‌های ارزشی توجه بدهد. مثلاً فرض بفرمایید، با کلیدواژه سرمایه سعی می‌کند که شما را به یک حوزه‌ای توجه بدهد؛ همین‌طور با کلیدواژه مصرف، با

بازار، با بخش خصوصی، با توسعه، این‌ها کلیدواژه و زبان علم است. با زبان علمش دارد کار فرهنگی می‌کند.

دانش اقتصاد، چه آن دانشی که از غرب آمده یا از شرق آمده باشد، چیزی بریده از فرهنگ نیست. اقتصاد هم یک مقوله فنی ماشینی نیست. البته پیچیدگی اقتصاد نسبت به حقوق یا سیاست به همین است که حقوق و سیاست صرفاً مقوله‌های انسانی هستند؛ پیچیدگی اقتصاد در این است که مقوله‌های انسانی را دارد و مقوله‌های فنی هم دارد. مثلاً در عرصه کشاورزی اگر من بذر گندم بریزم یا اگر خاک من یک ویژگی خاصی داشته باشد، بهره‌وری خاک من، ارزش‌گذاری اقتصادی‌ای که ایجاد می‌کند متفاوت خواهد بود. این‌ها مقوله‌های فنی اقتصاد هستند. اما قطعاً مقوله‌های انسانی اقتصاد حاکم بر مقوله‌های فنی آن است. مقوله‌های فنی بر مقوله‌های انسانی حاکم نیستند، حتی در غرب. مقوله انسانی‌ای که در غرب حاکم بر مقوله فنی است، بحث سودمحوری است، بحث پول‌پرستی است که سعی می‌کند نه تنها حوزه‌های فنی و طبیعی عالم آفرینش را بلکه تمام ساحت‌های انسانی را هم در مسیر پول‌پرستی و سودگرایی صرف کند. همه این‌ها را برای رسیدن به آن هدف ابزار کند. حالا ما می‌خواهیم همه آن‌ها را برای رسیدن به کرامت انسانی ابزار کنیم، برای انسان، انسان کامل، انسان متکامل. پس قاعدتاً مدیریت اقتصادی کشور ما نمی‌تواند یک مقوله فنی باشد، نحوه استفاده ما از دانش غرب نمی‌تواند صرفاً یک نگاه فنی‌زده باشد.

چرا به بعضی از امثال بنده و اشتباهاتی که ماها می‌کنیم، گفته می‌شود غربزده؟! چرا ما غربی نیستیم؟! چرا جلال آل احمد نیم قرن پیش به ما یاد داد که ای کاش غربی بودیم تا این که غربزده باشیم. غربزده بودن یعنی همین که خود غربی‌ها به دانش اقتصاد چنین نگاهی ندارند و ما چنین نگاهی به دانش اقتصاد داشته باشیم و بخواهیم آن را در قالب یک علم با علم‌زدگی خودمان مقابل فرهنگ بگذاریم و بخواهیم اولویت را هم به علم بدهیم. این تصویر اصلاً غلط است.

مدیریت اقتصادی کشور یک مقوله فرهنگی است و پایه‌های فرهنگی دارد. ما تمام مسائل فنی اقتصاد، روابط و مکانیزم‌های فنی و طبیعی اقتصاد را در کمک به انسان و در

رشد و تعالی انسان می‌بینیم. برای همین مدیریت اقتصادی کشور نمی‌تواند نسبت به مسائل فرهنگی بی‌توجه باشد. ما نمی‌توانیم نسبت به فهم‌ها و نگاه‌ها و رفتارهای فرهنگی مدیرانمان و تأثیری که این‌ها در عرصه عملکرد اقتصادی آن‌ها می‌گذارد، بی‌توجه باشیم.

سوال: آیا مدیران اقتصادی باید مجتهد باشند یا همواره باید به مجتهدین مراجعه نمایند؟ آیا باید فهم دینی داشته باشند؟ علوم دینی خوانده باشند؟

ما به عنوان یک انسان مسلمان نیازمند این هستیم که فقه مبتلا به خودمان را بدانیم. حالا اگر من زن خانه‌دار هستم، یک سطحی از فقه مبتلا به دارم. یک جوان مسلمان هستم، یک سطحی، یک پدری هستم که در عرصه معیشت و درآمدزایی کار می‌کنم، در یک سطح. شاید لازم نیست که من بدانم فلان ماده چقدر بجوشد، ممکن است که دچار مشکل بشود. وقتی که کشمش را برای کشمش پلو درست کردن می‌ریزد، من مرد شاید لازم نداشته باشم و چندان مبتلا به من نیست ولی خانم خانه‌دار باید این‌ها را بداند که مقوله شرعش چه است. من در عرصه درآمد زایی، شغل، کسب و کار باید فقه خودم را بلد باشم و الا پولی که به خانه ام می‌برم، پول حلالی نخواهد بود.

«الْفَقْهَةُ ثُمَّ الْمُتَجَرِّبَةُ» را حضرت علی علیه‌السلام به ما یاد داده است، تجارت اینجا به معنای مفهوم عمومی کسب و کار. حالا اگر یک کسی مسئول مدیریت کلان کسب و کار کشور شده است، قطعاً باید فقه خاص خودش را بلد باشد، این به مفهوم مجتهد بودن نیست. کما این که فقه مبتلا به زن خانه‌دار، مفهومش این نیست که باید مجتهد باشد، ما مقلد هستیم. ولی مقلد یک درجه‌ی دیگری از فقه می‌شود به اسم فقه حکومتی، فقه اجتماعی. قاعدتاً جامعه بر اساس برآیند نظرات مجتهدین اجرا نمی‌شود. حتی برای یک مدیر اقتصادی کلان، این که از کدام یک از مراجع محترم عظام تقلید می‌کند، در فقه حکومتی و اجتماعی دیگر آن معنا را ندارد.

فقه حکومتی بر مبنای نظر ولی فقیه است - آنچه که در قوانین شرعی مورد تصویب شورای نگهبان قرار گرفته و متجلی شده - و مدیر ما اگر در عرصه‌های فردی مقلد یکی از مراجع محترم عظام هست، در مقوله فقه حکومتی مقلد ولی و حکم ولی است، و این چیزی است که دو دوتا چهارتا است. حتی تمام مراجع نظام هم خودشان همین

را اجرا می‌کنند؛ مراجع عظام در حکم حکومتی مقلد هستند، مقلد حاکم شرع هستند.

حتی اتفاق افتاده است. اگر بخواهم در عرصه سیاسی برای شما مثال بزنم. فرض کن، حضرت امام بعد از جمعه سیاه رفتن به حج را ممنوع اعلام کرد. حسب حکم فتوای مرجع دیگری، وقتی که مقلدش مستطیع شده، باید به حج برود ولی شما می‌بینید که حکم ولی فقیه بر کل مقلدین همه مراجع حاکم می‌شود. در یک نمونه دیگری در زمان حضرت آقا یک مطلب توهین‌آمیز نسبت به امام زمان نوشته بودند. یکی از مراجع محترم عظام حکم مه‌دورالدمی طرف را داد. مقام معظم رهبری فردایش صحبت و سخنرانی داشتند، گفتند کسی حق تعرض ندارد و باید مراجع قانونی اقدام لازم را کنند. دقیقاً ساعتی بعد از صحبت های آقا همان مرجع محترم مصاحبه کرد و گفت، همه ما به این حکمی که آقا فرمودند مکلف هستیم. حکم ولی است. من نظر فتوایی‌ام را گفته بودم و این حکم ولی است. می‌خواهم بگویم که مراجع عظام هم خودشان به خوبی این مسأله را می‌دانند و رعایت می‌کنند. ما نیازمند این هستیم که ابتدا مدیران ما فقه مبتلا به خودشان را بدانند. در بعضی از مقوله‌های مدیریتی شخص باید یک درجه از اجتهاد هم کند، من چه شخص معمولی باشم و چه شخصی باشم که مدیر جامعه هستم. مثلاً اگر شما در خیابانی راه می‌روید، زنی را موتور می‌زند، کس دیگری آنجا نیست که کمک کند، خانمی نیست، شما محذوریت پیدا می‌کنید به دست زدن به نامحرم و کمک کردن به نفس محترمه. اینجا باید خودتان یک درجه‌ای از اجتهاد اولیه را داشته باشید و بدانید که حاکم و محکوم دین با چه است، بدانید که اولویت‌های دین چه است. حالا در عرصه سیاسی اولویت‌شناسی خیلی بزرگ می‌شود و مقوله‌ای به اسم بصیرت معنا پیدا می‌کند. ما باید این‌ها را داشته باشیم. من نمی‌توانم آنجا بایستم و به دفتر مرجع محترم زنگ بزنم و بپرسم، من بالاخره به نامحرم دست بزنم یا نزنم. این‌ها چیزهایی است که در لحظه و مسأله‌شناسی باید خود شخص وارد باشد. بخش‌هایی از حوزه مدیریت اجتماعی هم هست مثل وزارت اطلاعات که گفته شده باید مجتهد باشد و رعایت هم می‌شود، اما در عرصه‌های دیگری ما باید فهم اولیه‌ای از زبان اجتهادی و فقهی مدیریت اجتماعی را بلد باشیم. مثلاً اگر کسی رئیس بانک مرکزی می‌شود،

زبان فقها را در عرصه پول و فقه بانک بلد نباشد، قاعدتاً نخواهد فهمید که آن‌ها چه می‌گویند. ارزش فرموده‌ی فقها را نخواهند دانست و نتیجتاً هم اجرا نخواهد کرد. رفتن و زانو زدن خدمت فقها و مراجع عظام در قم، مقوله‌ای است که ممکن است شما ظاهرش را اجرا کرده باشید اما این چقدر تبدیل به واقعیت و باطن کار شده است، اینجا است که برمی‌گردد به این که مجموعه مدیران ما مخصوصاً در عرصه‌های خاصی مثل بانک و عرصه تجارت، از مجموعه احکام دینی و نگاه فقهی اسلامی چقدر فهم داریم. متأسفانه ما در این زمینه و در سال‌های قبل ضعف‌هایی را داشتیم.

سوال: فقط به همین دایره فقه می‌شود کفایت کرد؟ مثلاً در دوره سازندگی هم شاید در خیلی کارها، موازین فقهی را هم رعایت می‌کردند ولی شاید اثراتی داشته که در تعارض با روح دین بوده.

بله. من عرض کردم، فقه اجتماعی، فقه حکومتی، فقه فردی در خیلی از موارد می‌تواند رعایت بشود ولی فقه اجتماعی چیز دیگری است. من این را با این تمایز اولاً مورد توجه قرار دادم. البته در فقه اجتماعی هنوز مراتبی از کمال خود این ادبیات را چه بسا هنوز کامل نیافته ایم. فقه اجتماعی و فقه حکومتی با انقلاب اسلامی ایران، با رویکردهایی که حضرت امام در بعضی از حوزه‌ها راه انداختند و مقام معظم رهبری پیگیر هستند، در یک مسیر تکاملی در حال کشف عرصه‌های جدید است. منتها در همان حد که ما متوجه مقولات شده‌ایم و فقه اجتماعی ما شکل گرفته، باید حتماً در عرصه کلان مدیریت اجتماعی ما این‌ها را دیده باشیم. حالا شاید این مقوله خودش را در حوزه اجرا کمتر نشان بدهد. چون عرض کردم، رئیس جمهور بیشتر مجری است ولی در عرصه قانونگذاری و نمایندگان مسأله بسیار جدی است.

بگذارید من یک مثال ساده بزنم. فتوای حضرت امام و آقا و آن چیزی که در قانون اساسی در مورد انفال نوشته شده، این است که انفال مال شخصیت حقوقی ولی فقیه است و قبل از آن مال امام معصوم و قبل از آن مال خدا و رسول. قرآن هم می‌گوید «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ، قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» (انفال/۱). انفال جزو اموال شخص ولی است و در اصل چهل و پنج قانون اساسی هم با این که قبل و بعد از آن اصل از دولت اسلامی نام برده شده، مشخصاً گفته شده که انفال مربوط به حکومت اسلامی است. مفهوم این اصل چهل و پنج و

آن آیه قرآنی و این فتوای حضرت امام و آقا که فتوای حاکم بر کشور است، این است که منابع طبیعی و نفت جزو بیت‌المال نیستند؛ جزو اموال ولی هستند که باید برای مصالح اسلام و مسلمین مدیریت شوند. البته هم امام و هم آقا تاحالا چنین صلاح دانسته‌اند که دقیقاً به بودجه عمومی کشور واریز بشود و استفاده عمومی مردم بشود. گفتن این جمله که من نفت را سر سفره مردم می‌آورم، موضوعش مال بیت‌المال است که باید به طور مساوی به همگان داده بشود. ما از سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام سراغ داریم که بیت‌المال را مساوی بین همه تقسیم می‌کرد، ته انبار را هم جارو می‌کرد و دو رکعت نماز آنجا می‌خواند. چیزی نباید بماند، بیت‌المال باید سریعاً بین مردم تقسیم بشود، مساوی هم باید تقسیم بشود، فرقی هم بین دهک یک و دهک ده نمی‌گذاریم؛ برای بیت‌المال که جزو اموال همگانی است. اما در اقتصاد اسلامی مالکیت سه نوع است. مالکیت خصوصی، مالکیت عمومی و اموال همگانی، مالکیت ولی (مالکیت حاکم اسلامی). انفال جزو سومی است. پس اساساً گفتن این که نفت را سر سفره مردم می‌آوریم، از نظر فقهی نشان‌دهنده بی‌توجهی یا کم‌توجهی شخص به مبانی فقهی خودش است که اگر شخص فرد متشرعی باشد، معمولاً از این اشتباهات نمی‌کند.

سوال: برگردیم به همان بحث اقتصاد اسلامی که فرمودید و نقش ساختارها در اقتصاد اسلامی. در ایجاد ساختارهای اقتصادی مناسب، فرهنگ را چه میزان دخیل می‌دانید؟ برای مثال به خاطر فرهنگ خاص انقلاب اسلامی باید به دنبال ایجاد ساختارهای جدیدی مثل جهاد سازندگی باشیم یا ساختارهای مرسوم دنیا پاسخگوی نیازهای انقلاب است؟

بگذارید من ابتدا با تجربه بشری و حتی مدل‌های غربی به مسأله نگاه کنم. یک زمانی مدل‌های غربی همین جوری خطی فکر می‌کردند. مثلاً می‌گفتند ما یک وزارت کشاورزی داریم، این عهده‌دار مسائل کشاورزی است، مثلاً یک وزارت اطلاعات و سازمان سی‌آی‌ای داریم، این باید مسائل را دنبال کند. بیست سال و سی سال پیش این گونه بود ولی الآن وقتی که شما در مقوله امنیت آمریکا می‌روید و مطالعه می‌کنید، می‌بینید بسیاری از شرکت‌های خصوصی و در بعضی عرصه‌های دیگر حرکت‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد، ان‌جی‌اوه‌ها، در ذیل یک ستادی که دارد عملکردهای حاکمیتی را دنبال می‌کند، دارند فعالیت می‌کنند و

این چندگانگی هیچ مشکلی هم ایجاد نمی‌کند. کسانی که برای زیارت عتبات به عراق رفته اند دیده‌اند، مخصوصاً زمانی که آمریکایی‌ها بیشتر در آنجا حضور داشتند. گروهی که امنیت آن مناطق را دنبال می‌کند، یک شرکت خصوصی آمریکایی است، خود سازمان امنیت و اطلاعات، سی آی ای نمی‌آید آنجا کار کند، شرکت‌های خصوصی کار می‌کنند. در عرصه امنیت و نظامی کارهایی که آمریکایی‌ها در افغانستان می‌کنند، خیلی از آن‌ها را شرکت‌های خصوصی اجرا می‌کنند. این برمی‌گردد به این که نظام حکمرانی در دنیا و حتی در بین غربی‌ها، یک نگاه چند وجهی شبکه‌ای شده است، دیگر خطی محض ندارد. این از غرب و مدل کشورها.

ما در انقلاب اسلامی با توجه به تکیه‌ای که بر مردم داشتیم و نگاهی که به نهادهای مردمی داشتیم، از همان ابتدا شروع به ساختن نهادهای مردمی تکمیل کننده نهادهای حکومتی کردیم. مثل جهاد سازندگی، مثل سپاه پاسداران، مثل کمیته انقلاب اسلامی و خیلی نهادهای دیگر. متأسفانه یک ذهن عقب‌مانده‌ای که پنجاه سال از علم دنیا و تجربیات دنیا عقب است، از همان موقع شروع به اشکال‌گیری کرد که این حرکت‌ها موازی هستند و اشکال ایجاد می‌کنند. این‌ها باید یکی بشوند و متأسفانه در عرصه‌هایی هم دیدیم که ما این‌ها را یکی کردیم. آیا ما باید همین مسیر را دنبال کنیم؟! آیا داشتن نهادهای موازی حتماً منجر به خنثی کردن همدیگر می‌شوند؟! آیا نمی‌شود نوعی سازماندهی و نوعی حکمرانی سیاسی - اقتصادی را دنبال کرد که بشود، تمام این نهادها و سازمان‌های مردمی و نیمه مردمی و دولتی را در یک نظام مستحکم کنار هم قرار داد. به نظر می‌رسد که می‌شود و اگر برای غربی‌ها صرفاً یک یافته است، برای ما یک استراتژی است، ما حتماً باید مردمی کار کنیم و می‌توانیم. عرض کردم که به لحاظ علمی هم این مدل‌ها امروزه معنی‌دار هستند ولی فضای عمومی جامعه و مخصوصاً نخبگانی ما، همین الانش هم وجود جهاد سازندگی در کنار وزارت کشاورزی را نمی‌پذیرد و رهبران ما و نخبگان انقلاب را مجبور کردند که ادغام‌ها را بپذیرند. این یک مقوله بحث سازماندهی و سیاست‌گذاری عمومی است که بحث علمی بسیار جدی‌ای هم دارد.

من معتقد هستم که در انقلاب اسلامی ایران، ما باید حتماً از نهادهای چند

وجهی و مدیریت و مدل حکمرانی شبکه‌ای استفاده کنیم که مردم در آن مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کنند و حاکمیت به عرصه‌های حاکمیتی و حکمرانی اکتفا می‌کند. منتها معنای این باز این نیست که شنونده فکر کند، بنده قائل به دولت حداقلی و بخش خصوصی حداکثری هستیم. اصلاً اقتصاد اسلامی در این زمینه‌ها این گونه حرف نمی‌زند، اقتصاد اسلامی حرفی را می‌زند که غربی‌ها تازگی‌ها می‌گویند. ما نباید دنبال کوچک‌سازی دولت باشیم، دولت باید به اندازه خودش و در عرصه خودش ماکزیمم باشد، بزرگترین باشد. بخش خصوصی هم بزرگترین باشد منتها در جایگاه‌های خودش. بخش عمومی و تعاونی کشور هم باید در جای خودش بزرگترین باشند.

کوچک‌سازی دولت و بزرگ‌سازی بخش خصوصی یک نگاه خطی است که شما فکر کردید، اگر بخواهیم به مردم اهمیت بدهیم، باید دولت را کوچک کنیم. اگر شما بخواهید در یک پاره خطی، بخش راستش را اضافه کنید، حتماً باید بخش چپ کوچک بشود. این چه نگاه خطی غلطی است. ما می‌توانیم همزمان دولت را بزرگ کنیم، همزمان بخش خصوصی و بخش مردمی، بخش عمومی، بخش خیریه‌ها، بخش تعاونی را هم بزرگ کرده باشیم. این مدل سازماندهی خاص خودش را در اقتصاد اسلامی دارد. برخی از احکام فقهی ما همین‌ها را به ما یاد می‌دهند. در برخی از احکام فقهی ما کار ممکن است بسیار اجرایی و کوچک جلوه کند ولی دولت مکلف شده که پیگیریش باشد. بعضی وقت‌ها ممکن است که کار خیلی کلان و جدی جلوه کند، ولی فقه گفته که این مال مردم است، بگذار مردم کارش را انجام بدهند تا رشد و تکامل پیدا کنند. نامه حضرت به مالک اشتر یک بخشی از این‌ها را قشنگ به ما نشان می‌دهد. منتها چون ما در این زمینه‌ها کم کار کرده‌ایم و یک مقداری هم تئوری‌های غربی با یک فاصله چند دهه‌ای در ذهن ما رسوب می‌کند و حاضر هم نیستیم که یافته‌های جدید خود غربی‌ها را هم بخوانیم، متأسفانه بعضی وقت‌ها به اشتباهات چند دهه قبل خود آن‌ها مشغول می‌شویم و آن‌ها را تکرار می‌کنیم.

سوال: این مدل حکمرانی شبکه‌ای که گفتید و نقش مردم در آن را می‌توانید

بیشتر باز کنید؟ نقش مردم در اصلاحات و رشد اقتصادی چیست؟

باز کردن کفش به مباحث کلاسی برمی‌گردد یعنی از مقوله این صحبت خارج می‌شود،

من فقط می‌توانم خدمت شما یکی دوتا از زاویه‌هایش را بیشتر تأکید کنم. یکی این است که در اقتصاد اسلامی اساساً هدف از ساختن جامعه و داشتن حکومت، کمال یافتن انسان است. ما قرار نیست که بر این انسان حکمرانی کنیم، قرار است که ما این انسان را تدبیر کنیم و راهنمایی کنیم و ارشاد کنیم تا رشد بیابد. بین جوامع غربی و مدل حکمرانی غربی با مدل حکمرانی اسلامی فرق هست. برای همین بسیاری از آن آسیب‌ها و بسیاری از مشکلات را چه بسا ما می‌توانیم بگوییم، بعضی وقت‌ها نخبگان، مراجع و رهبری می‌توانند جلویش را بگیرند، ولی اجازه می‌دهند که مردم این خطا و آزمون را کنند؛ چون ما در پی ارتقای انسان هستیم. آیا حضرت علی علیه السلام نمی‌توانست یک کاری کند که مردم آن اشتباهات را نکنند. ایشان در پی تکامل بشریت است، نه صرفاً دستیابی به یک نتیجه. باید به این دقت کنیم. حتی خدا؛ آیا خدا خودش نمی‌توانست انسان را جوری بیافریند که یک سری رفتارهای کاملاً ارزشی و مذهبی خاص از انسان صادر بشود. خدا خواسته که انسان با عقلانیت و شعور و کمالی که پیدا می‌کند، به حقانیت یک چیزی برسد، جامعه اسلامی و حکومت اسلامی هم دقیقاً در همین فضا است. برای همین ما باید خیلی فضا ایجاد کنیم تا مردم بتوانند، از سویی به آنچه که اسلام می‌خواهد، نگرش‌ها، جهان‌بینی‌ها، احکام و اخلاقیات اسلامی مجهز بشوند. این خدمتی است که باید دولت اسلامی بدهد، باید خط‌کشی‌های خاصی که در حدود، تعزیرات، قصاص در فقه اسلامی دیده می‌شود را دولت حاکمش باشد، دولت ناظر باشد. از سوی دیگر اجازه بدهیم که نقش‌آفرینی را خود مردم بکنند، همین مردم‌سالاری دینی که اسلام طرح می‌کند بسیار بسیار عمیق‌تر از دموکراسی غربی است. برای این که ما می‌خواهیم این مردم رشد کنند. یک اصطلاحی در سیاست‌گذاری عمومی، استعاره‌ای از دولت گفته می‌شود، در مقام تمثیل و استعاره؛ که مثلاً آیا دولت پاروژن یک قایق و یک کشتی است؟ آیا سکاندار کشتی است؟ آیا فرض بفرمایید، جاشوی کشتی است؟ آیا کسی است که برای اهالی و مسافران آن کشتی خدمات‌رسانی می‌کند و شربت می‌دهد؟ آیا دلچک آن کشتی است و باید مردم را سرگرم کند؟ دولت چی است؟ حسب همین استعاره‌ها و تمثیلات چندین تئوری از نظریه دولت را در رشته سیاست‌گذاری عمومی می‌خوانیم. دولت اسلامی هیچ کدام از آن‌ها نیست و در یک نگاه

دیگری می‌تواند همه آن‌ها باشد. برای دولت اسلامی تعریف شده است که باید در چه عرصه‌هایی تا آخرش هم خودش مستقیم اجرا کند و اساساً به یک معنا حق ورود مردم را ندهد؛ یا اگر هست، فقط در مقام مشارکت و همکاری و یارگیری و کمک، با مدیریت و تصدی‌گری و مالکیت دولتی اجرا شود. یک مقوله‌هایی از نظر حضور مردمی کاملاً مضیق است. یک مقوله‌هایی نه؛ دولت هم در تصدی و هم در مدیریت و هم در مالکیت می‌تواند کلاً به مردم واگذار کند و خودش را صرفاً حافظ اصول کلان و خروجی‌های و شاخص‌های خروجی سیستم کند. خودش را به مسأله عدالت ارتقا بدهد و خروجی‌ها را فقط از این منظر مراقبت کند.

خلاصه خیلی از بزرگان ما در زمینه تعریف دولت اسلامی مطلب نوشته‌اند و جایگاه مردم را در آن تصویر کرده‌اند، منتها ما نیازمند این هستیم که مردم‌سالاری دینی در عرصه اقتصاد و در عرصه مدیریت و حکمرانی کشور را به یک سری الگوهای واقعی تبدیل کنیم، که ما این را در مجلس و دولت‌ها کمرنگ دیده‌ایم. واقعاً در تعریف نقش حضور مردم در اقتصاد، نیازمند یک انقلابی هستیم و این نیازمند این است که دولت‌ها و بعد رانت‌خوارها نسبت به عرصه‌ها یک کمی کنار کشیده باشند. علت مردمی نشدن اقتصاد، چه آن جایی که یک درصد بر نود و نه درصد حاکمیت می‌کنند، و چه در هر جایی که بگوییم شاخص مردمی بودن در اقتصاد مورد لطمه واقع شده، دقیقاً آن جایی است که سودپرستان و رانت‌خواران، قدرت‌طلبان اجازه بازی مردم را نمی‌دهند.

متأسفانه یک عده‌ای هم نسبت به مردم بدبینی دارند. من به شما گزارش می‌دهم از نگارش‌های کلاسیک اقتصاد اسلامی ما؛ در شهید صدر، در امام موسی صدر، در شهید مطهری، در علامه طباطبایی و در المیزان و در بزرگان ما، در امام و آقا هم که واضح است، ما نگاه خوشبینانه‌ای به انسان داریم. نگاه ما به انسان بدبینانه نیست که اگر مواظبتش نکنیم و اگر ولش کنیم، حتماً به سمت غلظی خواهد رفت. نه، ما در اقتصاد اسلامی نگاه خوشبینانه‌ای به انسان را دنبال می‌کنیم، باید این نگاه خوشبینانه را از شعار به مقام واقعیت هم بیاوریم. ممکن است که خیلی‌ها در شعار، خیلی داد سخن از مردم‌سالاری دینی یا حضور مردم در اقتصاد بدهند ولی در مقام عمل، وقتی که وارد تحلیل تک تک عرصه‌های اقتصادی می‌شویم، در عرصه سرمایه، در عرصه کشاورزی، در عرصه صنعت

می‌بینیم که نقش مردم روز به روز کمتر هم شده است، حتی در عرصه‌هایی که مال خودشان است. مثلاً مقوله تأمین اجتماعی اساساً یک سازمان دولتی نیست، یک سازمان مردمی است، سرمایه و مالکیت آن مال مردم است. شما روند مدیریت‌هایی که دولت‌های مختلف و جناح‌های مختلف در حوزه سازمان تأمین اجتماعی کردند را ببینید، معمولاً هم سازمانی است که گاو شیرده خوبی است، چون خیلی ثروت دارد، خیلی هم کانال دارد و باید به خیلی از مردم هم سرویس بدهد. شما مطالعه کنید؛ دقیقاً می‌بینید همین جاهایی که مال خود مردم است، دولت‌ها حاضر نیستند خودشان را ذره‌ای از سیاست‌بازی در این حوزه‌ها کنار بکشند و همان جاها است که معیاری می‌شود برای این که بدانیم شعارهای یک دولت چقدر واقعی است.

سوال: مبارزه با مفاسد اقتصادی چقدر در رشد اقتصادی موثر است؟

مفاسد اقتصادی باشد، رشد اقتصادی صورت نمی‌گیرد. هر کس این را می‌داند، همه تئوری‌های علمی هم همین را می‌گویند. منتها یک نکته خیلی مهم این است که چه چیزی مفسده است. در اصلش هیچ شکی نیست. همه می‌دانند ولی در تعبیر آکادمیکش، جرم‌انگاری مسأله که چه چیزی مفسده است، دچار مشکل است. در واقع ما باید نسبت به این یک توجهی کنیم. خیلی از مسائلی که ما باید نسبت به آن حساس باشیم، ما آن‌ها را در زمره مفسده‌ها نشناخته‌ایم. خیلی وقت‌ها چیزهایی را به اسم مفسده به ما نشان می‌دهند که مفسده واقعی نیست، یک جور دیگری است، مفسده آن از ناحیه دیگری است. به نظر من باید این را جدی بگیریم که مفاسد اقتصادی ما چه است. هر چیزی که آسیب است و هر چیزی که باعث ضعف این ملت و این نظام بشود، به نظر من یک مفسده است. پس باید موضوع‌شناسی کنیم و بعد حکم شناسی‌اش که واضح است؛ مفسده حرام است، باید جلوگیری شود.

نکته اول این است که مفسده چیست، نکته دوم این است که مفسده را چگونه باید جلوگیری کنیم. گفتن این که من جلوی مفسده‌ها می‌ایستم، این را همه گفته‌اند؛ کی گفته که نه، حتی جریانات غلطی که خودشان مفسده تاریخ بوده‌اند، همیشه گفتند ما علیه مفسده‌ها هستیم. چون هیچ انسان عاقلی، فطرت پاکش قبول نمی‌کند که بخواهد مفسده کسی را دنبال کند. اما بحث اینجا است که چگونه می‌خواهیم جلوی آن بایستیم. شیوه‌ها مقوله‌ای

است بسیار مفصل و بحث دامنه‌داری را دارد.

اقتصاد اسلامی هم، همان طور که کل کارکرد دین، این است، آمده تا غل و زنجیرها را باز کند. قرآن می‌فرماید، دین آمده تا اغلال و زنجیرهایی که به دست و پا و فکر شما بسته شده را از شما باز کند. «يَصْعَعُ عَنْهُمْ إِصْرُهُمْ وَالأَغْلَالَ» (اعراف/۱۵۷) اساساً دین آمده که این غل و زنجیرها را از فکر و دست پای ما باز کند و هر غل و زنجیری یک مفسده است. حالا ممکن است مثالش را برگردیم و در اقتصاد بگوییم که چیست. هر کدام از این‌ها که باز بشود، رشد و جهش اقتصادی و شتاب اقتصادی بشریت بالا می‌رود. شما فکر می‌کنید، چرا وقتی که امام زمان تشریف می‌آورند، تمام ابواب گنجینه‌ها و معادن اقتصادی به روی بشریت باز خواهد شد. به دلیل این که امام زمان غل و زنجیرها را از دست و پای ما بر خواهد داشت، از فکر ما بر خواهند داشت، دو حرف علم می‌شود بیست و هفت حرف. بعد هم این قدر رشد اقتصادی و رونق اقتصادی فراوان خواهد شد که در طول تاریخ بشریت نمونه نخواهد داشت. چرا؟ به دلیل این که اصلاً کار اقتصاد اسلامی همین است؛ بهره‌وری بالا، رشد بالا، جهش و شتاب در همه ساحت‌های انسانی، اقتصاد هم یکیش است. مفسده اقتصادی هر آن جایی است که ما از اعتقادات اسلامی، فقه اسلامی و اخلاقیات اسلامی دور شده باشیم.